



مَجْمَعَةُ الدِّراساتِ الْعِلْمِيَّةِ فِي اللُّغَةِ وَالدِّينِ / الْجُمُعَةُ الشَّرِيفُ

The Institute of Higher Education in Linguistics and Religious Studies

مؤسسة آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - نجف اشرف

سلسله پژوهش‌های تخصصی - شماره ۲

مفهوم فصاحت از دیدگاه زبان‌شناسی و شریعت

پژوهشی استدلالی

دکتر بشار باقر



مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - نجف اشرف
سلسله پژوهش‌های تخصصی - شماره ۲

مفهوم فصاحت از دیدگاه زبان‌شناسی و شریعت

پژوهشی استدلالی

به قلم

دکتر بشار باقر

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)

مفهوم فصاحت از دیدگاه زبان‌شناسی و شریعت	نام کتاب
مفهوم الفصاحة بين اللغة والشریعة	نام کتاب اصلی
دکتر بشار باقر	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۴	تاریخ انتشار
۱۴۳۸ق/ ۲۰۱۷م	تاریخ انتشار کتاب اصلی
سلسله پژوهش‌های تخصصی - شماره ۲	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک **سید احمد الحسن (علیه السلام)**
به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

مقدمه.....	۹
مبحث اول.....	۱۱
مفهوم فصاحت در زبان شناسی.....	۱۱
فصاحت از نظر لُغوی.....	۱۱
فصاحت در اصطلاح زبان شناسان.....	۱۳
فصاحت در اصطلاح بلاغت دان ها.....	۱۶
شرایط فصاحت کلمه.....	۱۸
شرایط فصاحت کلام.....	۳۳
مبحث دوم.....	۴۹
مفهوم فصاحت در شریعت.....	۴۹
اول: مفهوم فصاحت در قرآن.....	۴۹
دوم: مفهوم فصاحت در روایات.....	۵۹
آیا فصاحتِ زبان از شروط عصمت است؟.....	۶۲
پایان.....	۶۷
فهرست منابع و مراجع.....	۶۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً كثيراً

مقدمه

این پژوهش در تلاش است تا با تکیه بر قرآن و روایات عترت - که به عنوان دو سرچشمه اصلی و منبع فصاحت به شمار می‌روند - درباره مفهوم فصاحت روشنگری نماید. پیش از ورود به موضوع، ابتدا سخنی درباره این مفهوم در کتاب‌های بلاغت و شروطی که بلاغ‌دان‌ها برای فصاحتِ واژه مفرد و سخن مرکب وضع کرده‌اند ارائه می‌گردد؛ هرچند بسیاری از این شروط خالی از اشکال و نقدهای ساختاری نبوده‌اند که از ارزش علمی آن‌ها فرومی‌کاهد؛ و این نتیجه‌ای طبیعی برای هر فرآیندی است که بر پایه اجتهاد شخصی استوار شده، و جامعه تقدس و شکوه بر آن پوشانده شده است.

هدف مدّ نظر از این صفحات مختصر، ارائه دلالتی جدید برای مفهوم فصاحت براساس نظر و اجتهاد شخصی نیست؛ بلکه هدف، بیان معنای حقیقی این واژه براساس تقلین، و آشکار کردن فاصله عمیقی است که میان مفهوم فصاحت در قرآن و کلام عترت با آنچه در کتاب‌های زبان‌شناسی مطرح شده وجود دارد؛ و از این طریق سطح ارزش این مفهوم در معیار شریعت روشن می‌شود، تا مبنایی برای پاسخ به شبهاتی باشد که بر ضرورت قضاوت درباره خلفای خداوند براساس این مفاهیم و معانی وضعی استوار شده است.

این ماهیت لازم گرداند آن را به دو مبحث تقسیم کنم:

مبحث اول شامل تعریف فصاحت از نظر لغوی و در اصطلاح زبان‌شناسان و بلاغ‌دان‌هاست، و در این مبحث شرایطی که برای تحقق فصاحت در سطح واژه و کلام ذکر کرده‌اند بیان شده است؛ به همراه نقدها و اشکالاتی که به آن‌ها وارد شده، که غالباً با

استناد به قرآن کریم بوده است؛ همان قرآنی که همان‌طور که همه به آن گواهی می‌دهند - بی‌تردید فصیح‌ترین و روشن‌ترین سخن عربی است.

در مبحث دوم، به بررسی مفهوم فصاحت در قرآن کریم و در روایات معصومین پرداختم، و در آن به مسئله نبود همراهی و پیوند ضروری میان فصاحت و عصمت اشاره شده است؛ چراکه مقام‌های خلفای الهی - از انبیا و رسولان و امامان و مهدیون (علیهم‌السلام) - به میزان فصاحتی که دارا هستند محدود نمی‌شود، و وجود کسی که از نظر فصاحت بالاتر از آنان باشد خدشه‌ای به مقام آنان وارد نمی‌سازد.

در فصل پایانی، مهم‌ترین نتایج این پژوهش بیان شده، و فهرستی از منابع و مراجع نیز پیوست شده است.

از خداوند متعال خواستارم این اندک را از بنده بپذیرد، و مرا از آن بهره‌مند گرداند، در روزی که نه مال و نه فرزندان سودی نمی‌رسانند، مگر کسی که با قلبی سلیم به حضور خداوند بیاید.

مبحث اول

مفهوم فصاحت در زبان‌شناسی

جا دارد ابتدا به معنای فصاحت از نظر لغوی -طبق آنچه در مهم‌ترین فرهنگ‌های لغت آمده است- اشاره‌ای داشته باشیم؛ و سپس براساس آن، به تعریف اصطلاحی فصاحت نزد زبان‌شناسان و اهل بلاغت -از طریق بررسی شروطی که برای تحقق فصاحت ذکر کرده‌اند- بپردازیم، و دیدگاه‌های آنان را در این زمینه مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

فصاحت از نظر لغوی

فصاحت در زبان به معنای «آشکار شدن و بیان و وضوح» است. ابن‌منظور در «معجم لسان العرب» می‌گوید:

«فصاحت به معنای بیان است. گفته می‌شود مردی فصیح است و او از قومی فُصحاء و فصاح و فُصَح است. سیبویه گفته است: این واژه به‌صورت شکسته‌شده مانند قُضِب و قُضَب به کار می‌رود. زنی فصیح از میان زنانی فصیاح و فصائح است. می‌گویی: مردی فصیح، و سخنی فصیح یعنی بلیغ، و زبانی فصیح یعنی روان است؛ و «أفصح الرجل القول» یعنی سخن را واضح بیان کرد؛ و هنگامی که این تعبیر رایج شد کلمه «قول» را حذف و فقط به فعل بسنده کردند، مانند «أحسن»، «أسرع» و «أبطأ»، که اصل آن‌ها «أحسن الشيء» و «أسرع العمل» بوده است. گفته است: این واژه در شعر برای توصیف افراد غیرعرب به‌کار می‌رود تا بیانگر وضوح گفتارشان باشد، هرچند به زبانی غیرعربی باشد، مانند سخن ابوالنجم: «أعجم في آذانها فصیحا». یعنی صدای الاغ -هرچند زبان او عجمی (بیگانه) است- اما در گوش‌های ماده‌الاغ‌ها واضح و روشن است. واژه «فَصَح الأَعجمي» یعنی به عربی صحبت کرد و منظورش فهمیده شد. گفته شده است: زبان

کسی به قدری روان باشد که دچار خطای گفتاری نباشد. «أفصح كلامُهُ إفصاحاً» یعنی سخنش را واضح و روشن بیان کرد. «أفصح» یعنی فصیح و روشن صحبت کرد. دربارهٔ کودک گفته می‌شود: «أفصح الصبي» یعنی بعد از این که نامفهوم سخن می‌گفت سخنش قابل فهم شد. «أفصح عن الشيء إفصاحاً» یعنی آن را بیان و آشکار کرد. «فصح الرجل و تفصَّح» یعنی کسی که زبانش عربی است و فصاحتش افزوده شده است. گفته شده است «تفصح في كلامه» یعنی روشن سخن گفت. «تفاصَّح» یعنی تظاهر به فصاحت کرد. گفته می‌شود: «ما كان فصيحاً ولقد فصَّح فصاحةً»، یعنی کسی که ابتدا فصیح نبود و سپس فصیح شد؛ و این واژه به معنای وضوح در زبان و بلاغت است...^۱

ابن‌دُرید گفته است:

«گفته می‌شود "أفصح اللبن" وقتی کف روی شیر برطرف شود، که "مفصح" و "فصح" نامیده می‌شود؛ و در این حالت به آن "فصیح" یا "صریح" گفته می‌شود. شاعر گفته است:

وَلَمْ يَخْشَوْا مِصَالَتَهُ عَلَيْهِمْ... وَتَحْتَ الرِّغْوَةِ اللَّبْنُ الصَّرِيحُ

(و از شمشیر برنده او نمی‌ترسیدند، زیرا زیر کف شیر، شیر خالص قرار دارد)

همچنین روایت شده است «فصیح». گفته می‌شود "أفصح الصبح" وقتی نور صبح آشکار شود و هرچیزی برای روشن گردد، که در این صورت برای "افصح" شده است.^۲

زمخشری گفته است: واژه «فصیح» به شیری اطلاق می‌شود که خالص از کف باشد، و معنای غیر از این به صورت مجازی به کار می‌رود. او می‌گوید:

«به آن‌ها شیری فصیح نوشاند، یعنی شیری که کف آن گرفته شده یا چربی آن گرفته و خالص شده باشد؛ و شیر "فصح"، "افصح" و "فصیح" است. وقتی گفته شود "افصحت الشاة" یعنی شیر گوسفند خالص شد.

۱. لسان العرب: ۵۴۴/۲.

۲. جمهرة اللغة: ۵۴۱/۱ و ۵۴۲.

از معانی مجازی: "سرینا حتی أفصح الصبح" (راه پیمودیم تا صبح شد)، یعنی تا نور آن آشکار شد، و "حتى بدا الصبح المفصح" (تا صبح روشن و نمایان شد). هذا يوم مفصح و فصیح: یعنی روزی که نه ابری دارد و نه سرمای. انتظار نفصح من شتائنا: یعنی از زمستان بیرون بیاییم و خلاص شویم. "جاء فصیح النصارى" به روزی گفته می‌شود که مسیحیان به عیدگاه خود می‌روند. "هذا مفصحهم" یعنی مکان حضورشان.^۱

فصاحت در اصطلاح زبان‌شناسان

سفر دانشمندان با زبان از آنجا آغاز شد که آنچه را از عرب‌های خالص و قبایل شهره به فصاحت شنیده بودند ثبت و تدوین کردند؛ یعنی از قبایلی که منزوی مانده و سلامت طبع و درستی لهجه خود را حفظ کرده بودند. بر این اساس آن‌ها معیارهایی وضع کردند تا طبق آن، قبایلی برگزیده شوند که زبان از آن‌ها گرفته شود و بر پایه دیدگاه آنان- آن زبان به‌عنوان زبان معیاری شناخته شود که باید در تمام دوره‌ها از آن پیروی شود.

این علما بودند که مفهوم فصاحت را تعریف کردند، و براساس آن زبان‌های عرب را به فصیح و غیرفصیح دسته‌بندی نمودند. دکتر تمام حسان می‌گوید:

«اما گزینش دوم -که عبارت بود از انتخاب برخی قبایل مشخص در نواحی میانه جزیره العرب، به‌جای دیگر قبایل عرب- این گزینش را نحوی‌دان‌ها بر معیار "فصاحت" بنا نهادند و شگفت آن‌که کسانی که مفهوم فصاحت را تعیین کردند، خود نحویون و زبان‌شناسان بودند.»^۲

فارابی قبایلی را که زبان عربی از آن‌ها گرفته شده است برای ما ذکر می‌کند و می‌گوید:

«قبایلی که زبان عربی از آن‌ها نقل شده و از آن‌ها پیروی شده و زبان عربی از میان

۱. أساس البلاغة: ۲/۲۴.

۲. الاصول: ۹۷.

قبایل عرب از آن‌ها گرفته شده، عبارت‌اند از: قبیله قیس و تمیم و اسد؛ زیرا بیشتر آنچه گرفته شده و بخش اعظم آن از این قبایل بوده، و در غریاب و اعراب و تصریف به این قبایل اعتماد شده است. سپس قبیله هذیل، برخی از بنی‌کنانه و برخی از طایی‌ها، و از قبایل دیگر آنان چیزی گرفته نشده است.

به‌طور کلی از هیچ شهرنشینی چیزی گرفته نشد، و نه از ساکنان بیابان‌هایی که در مرزهای کشورشان و هم‌جوار با دیگر ملت‌ها بودند.

به‌عنوان مثال از قبیله لخم و جذام چیزی گرفته نشد؛ زیرا این‌ها همسایه مردم مصر و قبطیان بودند. از قبیله قضاعه و غسان و ایاد نیز چیزی گرفته نشد؛ زیرا این‌ها همسایگان مردم شام بودند و بیشترشان مسیحی بودند و نمازهایشان را به زبان عربی نمی‌خواندند. از قبیله تغلب و نمر نیز چیزی گرفته نشد؛ زیرا این‌ها در جزیره هم‌جوار یونانی‌ها بودند. از قبیله بکر نیز چیزی گرفته نشده؛ زیرا این‌ها در همسایگی نبطیان و ایرانیان بودند. از قبیله عبد القیس نیز چیزی گرفته نشد؛ زیرا آن‌ها ساکنان بحرین، و در تعامل با هندی‌ها و ایرانی‌ها بودند. از ازدی‌های عمان نیز چیزی گرفته نشد؛ زیرا آن‌ها با هندی‌ها و حبشی‌ها در ارتباط بودند و از حبشی‌ها در میان آن‌ها متولد شده بودند. از قبیله بنی‌حنیفه و ساکنان یمامه، و از ثقفی‌ها و ساکنان طائف نیز چیزی گرفته نشد؛ زیرا این‌ها با تجار کشورهای دیگر که در میانشان ساکن بودند ارتباط داشتند. از شهرنشینان حجاز نیز چیزی گرفته نشد؛ زیرا کسانی که زبان عربی را نقل کردند، وقتی زبان عرب را جمع‌آوری می‌کردند مشاهده کردند این افراد با دیگر اقوام در تعامل بودند و زبانشان فاسد شده بود.»^۱

دانشمندان بصره و کوفه درباره این شروط با یکدیگر اتفاق نظر نداشتند، بلکه معیارهایی که هریک از این دو گروه برگزیدند بر پایه اصول و روش‌هایی بود که مدرسه زبانی‌شان بر آن بنا شده بود؛ و همین باعث شد هریک از آن‌ها مدرسه‌ای مستقل از دیگری داشته باشند.

یکی از پژوهشگران، معیارهای فصاحت را از نظر هرکدام از مدرسه‌های بصره و مدرسه کوفه بیان کرده^۱ و گفته معیار بصری‌ها برای زبان فصیح چنین بوده است:

۱. در قرآن کریم آمده باشد.
۲. در اشعار دوره جاهلیت یافت شود.
۳. از عرب‌های معاصرشان که به فصاحتشان اطمینان داشتند نقل شده باشد.
۴. به‌طور گسترده استفاده شده باشد.

اما کوفی‌ها معیارهای زبان فصیح را به صورت زیر در نظر گرفتند:

۱. در قرآن کریم آمده باشد.
۲. در اشعار دوره جاهلیت و اسلام یافت شود.
۳. از جمله مطالبی باشد که شنیده شده و به فصیح بودنش اعتقاد وجود داشته است.
۴. با قیاسی که به آن باور دارند مطابقت داشته باشد.
۵. به‌طور گسترده استفاده شده باشد.

و در نتیجه این اختلاف، زبان‌های بسیاری از قبایل قربانی شدند، تا آنجا که به‌طور کامل به دست فراموشی سپرده شدند؛ چراکه شرایطی که این علما پیشنهاد کرده بودند در آن قبایل فراهم نبود؛ و چه‌بسا اگر آن زبان‌ها حفظ می‌شدند، می‌توانستند باعث پیدایش محصول زبانی متفاوتی از آنچه امروز در اختیار ماست بشوند، چه در سطوح واژگان، در سطح آواشناسی، صرف و نحو، و دیگر عرصه‌ها.

۱. مراجعه کنید به: منابع درباره فصاحت شعر تا پایان قرن چهارم هجری: ص ۲۰، به نقل از: «فصاحت در لغت و نحو تا اواخر قرن چهارم هجری.»

فصاحت در اصطلاح بلاغت‌دان‌ها

فصاحت در کتاب‌های پیشینیان به اندازه‌ای که در دوره‌های بعدی مورد توجه و بررسی قرار گرفت بهره‌ای از مطالعه و تفصیل نیافت؛ به گونه‌ای که در آثار بلاغت‌نویسان نخستین، به‌ندرت از آن یاد شده است؛ و آن‌ها فقط به برخی از جزئیاتی پرداخته‌اند که با مفهوم رایج فصاحت نزد بلاغت‌دانان متأخر ارتباط‌هایی دارند. به‌عنوان مثال جاحظ در پژوهش‌های خود به مسائلی مانند ناسازگاری الفاظ و حروف، و برخی از عیوبی که در تلفظ پدید می‌آید -مانند لکنت، مین‌کردن، گرفتگی زبان و و امور دیگری که با فصاحت در ارتباط هستند- اشاره‌هایی کرده است.^۱

این الفاظ از نظر آن‌ها مترادف بوده‌اند. به‌عنوان مثال جاحظ می‌گوید:

«هرکس گمان کند بلاغت عبارت است از این که شنونده معنای گوینده را درک کند در واقع- فصاحت و لکنت، خطا و صواب، ابهام و وضوح، و کلام نادرست و کلام درست را یکسان انگاشته و همه را "بیان" تلقی کرده است.»^۲

سپس این موضوع راه خود را در کتاب‌های بلاغت باز کرد تا به‌صورتی که امروز موجود است رسید.

شاید ابوهلال عسکری (متوفی حدود ۳۹۵ق) از اولین بلاغت‌دان‌هایی باشد که درباره اصطلاح «فصاحت» صحبت کرده و مفهوم آن را در اصطلاح «بلاغی» توضیح داده و در کتاب «الصناعتین» میان «فصاحت» و «بلاغت» تفاوت قائل شده است. او می‌گوید:

«بر این اساس فصاحت و بلاغت متفاوت می‌شوند؛ زیرا فصاحت کمال ابزار بیان است و به لفظ محدود می‌شود، چرا که ابزار به لفظ مربوط می‌شود، نه به معنا؛ اما بلاغت

۱. مراجعه کنید به: کتاب البیان والتبیین.

۲. منبع قبلی: ۱۴۸/۱.

رساندن معنا به قلب است، و در نتیجه به معنا محدود می‌شود.

ازجمله شواهدی که نشان می‌دهد فصاحت به لفظ تعلق دارد و بلاغت به معنا، این نکته است که طوطی را "فصیح" می‌نامند، اما "بلیغ" نمی‌خوانند؛ زیرا او کلمات را درست ادا می‌کند، اما دربارهٔ معنایی که بیان می‌کند قصدی ندارد.^۱

«سکاکي» (متوفی سال ۶۲۶ق) اولین کسی بود که به تفصیل دربارهٔ تقسیم‌بندی‌ها و معیارهای فصاحت سخن گفته، و بیان کرده است فصاحت:

«دو بُعد دارد: یکی به معنا بازمی‌گردد که عبارت است از خالی بودن سخن از پیچیدگی، و دیگری به لفظ بازمی‌گردد که عبارت است از این که کلمه اصیل و عربی باشد و نشانهٔ آن این است که بر زبان عرب‌های فصیح و مورد اعتماد در زبان عربی جاری باشد و کاربرد بسیاری نزد آنان داشته باشد، نه آنچه مولودها ابداع کرده‌اند یا عوام در آن به خطا رفته‌اند. همچنین کلمه باید مطابق قواعد زبان، و عاری از ناسازگاری باشد.»^۲

پس از آن بلاغ‌دان‌ها به تفصیل دربارهٔ این ضوابط و معیارهایی که او مطرح کرده بود به سخن‌سرایی پرداختند و آن‌ها را گسترش دادند.

از این‌رو گفت‌وگوی ما در این پژوهش دربارهٔ شروط فصاحت کلمه و کلام نزد اهل بلاغت و میزان ارزش آن‌ها در ترازوی علمی متمرکز خواهد بود. اما سخنور فصیح کسی است که توانایی آوردن کلامی فصیح را دارد، و حکم دربارهٔ فصیح‌بودن گوینده تابع حکم فصیح بودن یا فصیح نبود کلامی است که او بیان می‌کند.

۱. الصناعتین: ۸.

۲. مفتاح العلوم: ۴۱۶.

شرایط فصاحت کلمه

بلاغت‌دان‌ها برای فصاحت کلمه شرایط زیر را در نظر گرفته‌اند:

۱. سالم بودن کلمه از تنافر و ناسازگاری حروف؛ یعنی نبودن چیزی که باعث سنگینی آن بر زبان و دشواری تلفظ شود، چنان‌که روایت شده است از عربی دربارهٔ شترش سؤال شد و او گفت: «ترکته‌ترعی الهمخع: رهایش کردم تا هَعَجَ بچرد.»

دربارهٔ بیشتر قبایل عربی مشهور است که آن‌ها به سَبْکی گرایش داشتند و از سنگینی پرهیز می‌کردند؛ و این سلیقه باعث شد بسیاری از مسائل زبان‌شناسی در سطوح آوایی، صرفی، نحوی و دیگر زمینه‌ها با هدف تسهیل دچار تغییر و دگرگونی گردد. ابن جنی می‌گوید:

«و این چنین است که یک اعرابی (عرب بادیه‌نشین) ممکن است کلمه‌ای را تلفظ کرده باشد، درحالی‌که در درون خود کلمه‌ای دیگر را قوی‌تر می‌دانسته است؛ مگر نمی‌بینی ابوالعباس از عماره نقل کرده است که او آیه **﴿وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾**^۱ (و شب بر روز پیشی نمی‌گیرد). را با نصب "النهار" می‌خواند. ابوالعباس گفت: از او پرسیدم منظورت چه بود؟ گفت: "سابقُ النهار". گفتم: پس چرا این چنین نگفتی؟ گفت: اگر آن گونه می‌گفتم سنگین‌تر یعنی قوی‌تر- می‌شد.»^۲

ابن جنی در جای دیگری از کتابش دربارهٔ این روایت چنین توضیح می‌دهد:

«در این حکایت برای ما سه نتیجهٔ قابل استنباط وجود دارد: نخست، تأیید این گفتهٔ ما که می‌گوییم: "اصل، چنین و چنان است." دوم، تأیید این‌که ما می‌گوییم: "او فلان کار را به‌خاطر فلان هدف انجام داده است." آیا نمی‌بینی او خواستار سبکی در بیان بوده

۱. یس: ۴۰.

۲. الخصائص: ۳۸۴/۱.

است؟ و این را جمله‌اش نشان می‌دهد: "اگر آن‌گونه می‌گفتم، سنگین‌تر می‌شد؛ یعنی در ذهن و روان، تأثیرگذارتر و نیرومندتر می‌بود؛ مانند گفته آن‌ها که می‌گویند: "این یک درهم وزن است"، یعنی سنگین و دارای وزن. سوم، این که ممکن است گوینده واژه‌ای را بر زبان آورد، درحالی‌که در ذهن خود واژه‌ای دیگر را نیرومندتر و بهتر می‌داند، ولی به‌خاطر آسانی و سبکی تلفظ، واژه سبک‌تر را ترجیح می‌دهد.^۱

ابن فارس نیز بر این باور است که عرب‌ها حروف را به‌دلیل سبک بودن از اصل خود تغییر داده‌اند؛ به‌عنوان مثال کلمه «میعاد» سبک‌تر از «موعاد» است، بنابراین اولی را به‌خاطر سبکی‌اش تلفظ کردند.^۲

با مراجعه به دایرةالمعارف‌های لغوی، تعریف واضح و مشخصی از واژه‌های «سبکی» و «سنگینی» به‌طوری که بتواند معیاری برای قضاوت در این خصوص باشد نمی‌یابیم. نهایت آنچه از معنای لغوی آن‌ها دانسته می‌شود این است که سبکی در مقابل سنگینی قرار می‌گیرد و بالعکس.

در «لسان العرب» آمده است:

«خِفَّتْ (سبکی) ضد الثَّقَل (سنگینی) است؛ و برتری (سنگینی و رجحان) در جسم و عقل و عمل ظاهر می‌شود. خَفَّ، يَخِفُّ، خَفًّا و خِفَّةً یعنی سبک شد، پس او سبک است.»^۳

زبیدی می‌گوید:

«سنگینی (مثل انگور) ضد سبکی است. راغب گفته است: این دو مقابل یکدیگرند؛ پس هرچیزی که براساس آنچه وزن می‌شود یا با آن سنجیده می‌شود برتری داشته باشد،

۱. منبع قبلی: ۲۴۹/۱.

۲. مراجعه کنید به: الصاحبی: ۲۱.

۳. لسان العرب: ۷۹/۹.

سنگین نامیده می‌شود. اصل این معنا در اجسام بوده، و سپس به معانی منتقل شده است، مثل سنگین شدن از بدهی یا بار گناه. حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ﴾ (آیا از آنان - که از بدهی گران بار شده‌اند - مزدی می‌خواهی؟).^۱

عدم وضوح دلالت این دو واژه در فرهنگ‌های لغت، بر دانش زبان‌شناسی با شاخه‌های گوناگون آن سایه افکنده است؛ به گونه‌ای که نزد زبان‌شناسان نیز تعریف روشنی برای آن‌ها یافت نمی‌شود؛ به عنوان مثال از نظر «فندریس» این مفاهیم چیزی شبیه یک احساس یا برداشت است که می‌توان آن را از راه تمرین در به کارگیری خود زبان، پس از شناخت دقیق آن به دست آورد. او می‌گوید:

«سختی در تلفظ - درست مثل عکس آن که سادگی در تلفظ است - از جمله مسائل کاملاً نسبی است که به نظر می‌رسد گوینده به روشنی آن را احساس می‌کند؛ اما این احساس در هر زبانی با زبان دیگر تفاوت دارد، و نمی‌توان آن را بدون شناخت دقیق از آن زبان ارزیابی کرد؛ و در واقع - ریشه آن به عادت‌های آموخته شده از حرکات گفتاری بازمی‌گردد.»^۲

معیاری که «فندریس» ارائه داده، برای رفع ابهام حاصل شده درباره این موضوع کافی نبوده است؛ زیرا او سبکی و سنگینی را به عادات به دست آمده از گویندگان در ارتباط می‌داند، و این عادات نه تنها از زبانی به زبان دیگر، بلکه حتی در میان گویندگان یک زبان نیز متفاوت است، با وجود این که خود او اذعان می‌کند این از مسائل نسبی است.

«خلیل» بر این باور است که معیار در این موضوع عبارت است از این که مخارج حروف کلمه به یکدیگر نزدیک یا از هم دور باشند، به طوری که باعث دشواری در تلفظ بگردد؛ زیرا اگر فاصله میان مخارج بسیار زیاد باشد همانند جهش ناگهانی خواهد بود، و اگر فاصله

۱. تاج العروس: ۱۵۶/۲۸.

۲. اللغة: ۹۲.

بیش از حد کم باشد مانند راه رفتن کسی است که پایش بسته است؛ چراکه این حالت به منزله بالا و پایین رفتن مداوم زبان خواهد بود، و هر دوی این حالت‌ها برای زبان دشوار است.^۱

شایان ذکر است «این شرط» باعث خارج شدن برخی از «واژگان قرآن» از دایره فصاحت می‌شود، به دلیل اجتماع چند حرف با مخرج‌های نزدیک در آن‌ها، مثل واژه «أعهد» در آیه ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ﴾^۲ (آیا با شما عهد نبستم، ای فرزندان آدم؟)، که شامل سه حرف با مخرج‌های نزدیک است: همزه، عین و هاء. این نکته‌ای است که برخی به آن توجه کرده و کوشیده‌اند این اشکال را برطرف کنند، اما به شیوه‌ای بی‌ثمر؛ چنان‌که گفته‌اند سخن بلند و مفصلی که در آن واژه‌ای غیرفصیح به کار رفته باشد از دایره فصاحت خارج نمی‌شود؛ همان‌گونه که سخنی طولانی که در آن واژه‌ای غیرعربی وجود دارد از عربی بودن خارج نمی‌شود.^۳

و این تلاشی است نافرجام برای جمع بین دو امر: از یک سو حفظ درستی شرط پیش گفته، و از سوی دیگر نگاه‌داشت قرآن به عنوان برترین الگوی فصاحت؛ جمعی که از راه خلط میان «کلمه» و «کلام» صورت گرفته است؛ درحالی که بررسی تحقق شرط مذکور، باید با توجه به خود واژه انجام گیرد؛ زیرا «فصاحت» خصوصیتی نیست که از واژه‌های مجاور به یکدیگر سرایت کند؛ و سخنی فصیح شمرده نمی‌شود مگر آن که شرایط فصاحت در تک‌واژگانش رعایت شده باشد، بی‌آن که میان سخن کوتاه و بلند تفاوتی وجود داشته باشد.

اما تنافر و ناسازگاری ناشی از دور بودن مخارج حروف نیز خالی از ضعف نیست؛

۱. النکت فی إعجاز القرآن: ۹۶.

۲. یس: ۶۰.

۳. مراجعه کنید به: مختصر المعانی: ۱۰.

به‌عنوان مثال در کلمه «العلم» با وجود فاصله زیاد میان مخرج‌های حروف «عین» و «میم» تنافری دیده نمی‌شود.

«ابن‌سنان» بر این باور است که ناسازگاری فقط در نتیجه نزدیکی مخرج‌های حروف رخ می‌دهد. او حروف را شبیه رنگ‌ها می‌داند؛ همان‌طور که چشم به رنگ‌های دور از یکدیگر انس می‌گیرد، گوش نیز به حروف با مخرج‌های دور از یکدیگر انس پیدا می‌کند.^۱

جرجانی دیدگاهی را که تحقق فصاحت را به برخی ویژگی‌های لفظی مانند تناسب و انسجام میان حروف مرتبط می‌داند- تضعیف می‌کند و می‌گوید:

«و این نیز شبهه ضعیف دیگری است که شاید کسی که بدون تأمل و دقت سخن می‌گوید به آن تمسک جوید؛ این که ادعا کند "فصاحت" معنایی جز هماهنگی و سازگاری لفظی ندارد، و تمام آن در تنظیم آوایی حروف خلاصه می‌شود، به‌گونه‌ای که حروفی که تلفظشان بر زبان سنگین است با یکدیگر تلاقی نکنند.»^۲

به‌دلیل این عوامل و عوامل دیگر، دانشمندان دریافته‌اند قاعده‌ای که پیش‌تر گفته شد کامل نیست؛ بنابراین ذوق سلیم را به‌عنوان معیار تشخیص سنگینی و دشواری در نظر گرفتند؛ اما باز گذاشتن باب این مسئله در برابر ذوق‌ها و سلیقه‌های مختلف، جز تلاشی نافرجام برای پوشاندن نقص موجود در این قاعده نبود، و تنها به پیچیدگی و ابهام موضوع افزود؛ چراکه ذوق‌ها نه‌تنها از فردی به فرد دیگر متفاوت‌اند، بلکه حتی در یک فرد نیز با رشد توانایی‌های هنری و ذوق زیبایی‌شناسی‌اش تغییر می‌کنند.^۳

بلاغت‌دان‌ها اغلب برای نشان دادن سنگینی و نبود فصاحت، به کلمه «مستشزرات» در بیت زیر از امرؤ القیس استناد می‌کنند:

۱. مراجعه کنید به: سر الفصاحة: ۶۴.

۲. دلائل الإعجاز: ۵۷.

۳. مراجعه کنید به: أبو تمام بین ناقدية قديما وحديثا: ۳۸۳.

«غداثره مستشزراتُ إلى الغلا * تَضِلُّ العِقاَصُ في مُثْنَى وُمُزْسَلٍ»^۱ (گیسوانش به‌سوی بلند افراشته‌اند / و بند گیسوها در پیچ‌وتابِ گیسوانِ دوشاخه و رهاشده، گم می‌شود).

درحالی‌که برخی از پژوهشگران بر این باورند که این واژه با سیاق و موقعیتی که شاعر در آن قرار دارد تناسب دارد؛ چراکه گستردگی صدا در حرف «شین» و پر شدن دهان از هوا هنگام تلفظ آن، به سبکی معنایی که مقصود شاعر است شباهت دارد؛ یعنی پراکندگی و گستردگی گیسوان در این سو و آن‌سو؛ و این معنا با به‌کارگیری واژه‌ای دیگر که تلفظ آن سنگین و کند باشد تحقق نمی‌یابد؛ و چنین کاربردی به آگاهی و ذوق نیازمند است.^۲

دکتر محمد ابوموسی به نمونه‌هایی از کلمات سنگین در قرآن استناد می‌کند که سنگینی‌شان از جمله مهم‌ترین جنبه‌های فصاحتشان تلقی می‌شود. به‌عنوان مثال واژه «اثاقلتم» در آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾^۳ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا وقتی به شما گفته می‌شود در راه خدا حرکت کنید سنگین می‌شوید و به زمین می‌چسبید؟) که با وجود سنگینی این کلمه بر زبان، اما به‌طور کامل با موقعیت افرادی که از جهاد سستی می‌کنند و سنگینی آنان را نشان می‌دهد هماهنگ است، و سنگینی این واژه با کندی حرکت و امتناع آنان از جهاد در راه خدا سازگاری دارد.^۴

بنابراین صرفاً نگاه کردن به واژه به‌دور از زمینه و سیاق، با توجه به این شروط، منجر به چنین حکمی می‌شود: برخی از واژگان قرآن فاقد فصاحت هستند؛ و چنین حکمی را بلاغ‌دان‌ها به‌هیچ‌وجه نمی‌پذیرند. جرجانی می‌گوید:

۱. دیوان امرئ القیس: ۴۴.

۲. مراجعه کنید به: خصائص التراکیب: ۶۳.

۳. توبه: ۳۸.

۴. مراجعه کنید به: خصائص التراکیب: ۶۳ و ۶۴.

« و آیا در وهم می‌گنجد - حتی با تلاش فراوان- که دو واژه منفرد، بدون آن که جایگاهشان در ترکیب و نظم جمله در نظر گرفته شود، بر یکدیگر برتری یابند؟ جز در این حد که یکی از آن‌ها آشنا و رایج باشد و آن دیگری غریب و نامأنوس، یا این که حروف این یکی سبک‌تر، آمیختگی‌اش دل‌نشین‌تر، و از آنچه زبان را به رنج می‌افکند دورتر است؟

آیا شما کسی را مشاهده می‌کنی که بگوید این واژه فصیح است، مگر آن که جایگاه آن را در نظم، و حسن هماهنگی معنایش را با معانی کلمات هم‌جوارش، و تناسب آن را با دیگر واژگان در نظر بگیرد؟»^۱

همچنین این «پدیده تخفیف» (تمایل به سبکی) که عرب‌ها به آن گرایش دارند، در تمامی حالات به کار برده نمی‌شود. گاهی با توجه به شرایط زبانی مرتبط با واژه، تحول از سبکی به سنگینی رخ می‌دهد. «همزه» از نظر تلفظ سنگین‌ترین حروف است^۲ و ممکن است دلایلی مانند «التقای ساکنین» (برخورد دو حرف ساکن) باعث تبدیل آن به الف شود که سبک‌ترین حروف است و حرکت نمی‌پذیرد؛^۳ به عنوان مثال ایوب سختیانی **﴿غَيْرِ الْمَعْصُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الصَّالِّينَ﴾** را با تبدیل همزه به الف خوانده تا از التقای دو ساکن یعنی الف و لام اول- خلاص شود؛ و از آنجا که «الف» حرکت نمی‌گیرد ناچار شدند آن را به نزدیک‌ترین حرف از نظر صوتی یعنی همزه تبدیل کنند، و بدیهی است این انتقالی از سبک‌ترین حروف (الف) به سنگین‌ترین حروف (همزه) است.^۴

این‌اثیر به نکته دیگری اشاره می‌کند که باعث سنگینی کلمه می‌شود، و آن توالی حرکات سنگین در کلمه است. او شرط می‌کند واژه فصیح باید بر حرکات سبک بنا شده باشد؛ زیرا توالی دو حرکت سبک در یک واژه، سنگینی ایجاد نمی‌کند، اما توالی دو حرکت

۱. دلایل الإعجاز: ۴۴.

۲. مراجعه کنید به: الإقتان: ۳۴۰/۱.

۳. مراجعه کنید به: الکلیات: ۱۰۵۱.

۴. سر صناعة الإعراب: ۸۶/۱.

سنگین در آن باعث سنگینی می‌شود؛ به‌عنوان مثال کلمه «جُزْع» که در آن حرکت ضمه تکرار شده است باعث ایجاد سنگینی در کلمه می‌شود.^۱

طولی نکشید که ابن‌اثیر با آنچه پیش‌تر بیان کرده بود مخالفت کرد و آیاتی از قرآن را یادآور شد که در آن‌ها حرکت ضمه در یک کلمه به صورت متوالی آمده، اما موجب سنگینی نشده است. او در همان کتاب می‌گوید:

«بدان حرکت ضمه در برخی الفاظ به صورت متوالی آمده است، اما نه باعث کراحتی شده و نه سنگینی؛ مانند آیه ﴿وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالْأَنْذَرِ﴾^۲ (و همانا آنان را از عذاب سخت خود بیم دادیم، اما در نشانه‌ها به شک افتادند). و آیه ﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ﴾^۳ (قطعاً مجرمان در گمراهی و آتش‌اند). و همچنین ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ﴾^۴ (و همه آنچه انجام داده‌اند در کتاب‌ها ثبت شده است). در این واژه‌ها، حرکت ضمه متوالی است، اما نه سنگینی در آن‌ها وجود دارد و نه کراحتی. همچنین در شعر «ابی‌تمام» که می‌گوید:

نَفْسٌ يَحْتَثُّ نَفْسٌ / وَدُمُوعٌ لَيْسَ تَحْتَبِسُ

وَمَغَانٍ لِلْكَرَى دَثْرٌ / عَطْلٌ مِنْ عَهْدِهِ دُرُسُ

شَهْرَتَا مَا كُنْتُ أَكْتُمُهُ / نَاطِقَاتُ بِالْهَوَى خُرُسُ

(نفسی بر نفسی شتاب می‌گیرد / و اشک‌هایی که فرو نمی‌ماند

و جایگاه‌هایی برای خواب و آرامش که از میان رفته‌اند / بی‌نشان و بی‌نقش، و آثارشان از یاد رفته و کهنه شده‌اند

۱. المثل السائر: ۱/۹۳.

۲. قمر: ۳۶.

۳. قمر: ۴۷.

۴. قمر: ۵۲.

آنچه را پنهان می‌داشتم فاش شد، / لب‌های خاموشی که با هوای دل به سخن آمده‌اند

بین چگونه این چهار واژه همه دارای ضمه هستند و با این حال زیبا و بدون سنگینی و گوش‌نوازند؛

و با این وجود با آنچه اشاره کردیم منافاتی ندارد، زیرا غالباً توالی حرکت ضمه باعث سنگینی می‌شود، و اگر موارد اندکی از این قاعده مستثنی باشد این اصل را نقض نمی‌کند.^۱

قرآن از توالی حرکات سنگین بر حروف، بدون این که سنگینی و دشواری در تلفظ ایجاد شود بهره می‌برد، حتی در ساختارهایی با تنوع عددی سه‌تایی و چهارتایی. برای نمونه در این فرمایش حق تعالی: ﴿فَتَطَاوَلْ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ﴾^۲ (پس زمان بر آن‌ها به درازا کشید). روی حروف واژه «العمر» سه ضمه پیاپی آمده است اما این سه ضمه باعث سنگینی واژه نشده‌اند؛ و در آیه ﴿هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ﴾^۳ (این است پذیرایی آنان در روز جزا). چهار ضمه پیاپی روی حروف واژه «نُزْلُهُم» قرار گرفته ولی با این حال همان‌طور که پیداست باعث سنگینی در تلفظ واژه نشده است.

۲. خلوص واژه از غرابت: یعنی واژه نباید بیگانه باشد، به‌طوری که معنایش فقط با مراجعه به کتاب‌های فرهنگ لغت فهمیده شود؛ چنان‌که روایت شده است عیسی بن عمر نحوی از الاغش افتاد و مردم دورش جمع شدند. او گفت: «ما لَكُمْ تَكَاكُثُمْ عَلَيَّ تَكَاكُثُمْ عَلَيَّ ذِي جَنَّةٍ اَفَرْتَقِعُوا عَنِّي» (چرا دور من جمع شدید، گویی به دور یک دیوانه ازدحام کرده‌اید؟ از من دور شوید).

۱. المثل السائر: ۱/۱۹۴.

۲. قصص: ۴۵.

۳. واقعه: ۵۶.

یا واژه‌ای باشد که بدون قرینه بیش از یک معنا داشته باشد، مانند لفظ «مسرجاً» در شعر «عجاج» که از شاعران مشهور است:

«و مقلّة و حاجبًا مزججًا / و فاحمًا و مرسنًا مسرجا»^۱ (و چشمی درخشان، و ابرویی کشیده و آراسته / و مویی سیاه، و بینی کشیده و خوش تراش).

معنای واژه «مسرجا» در این شعر به‌طور دقیق مشخص نشد و در توضیح آن اختلافاتی به وجود آمد.

حکم درباره غرابت و بیگانه بودن یک واژه، مسئله‌ای نسبی است و از جایی به جای دیگر و از زمانی به زمان دیگر متفاوت است؛ زیرا ممکن است واژه‌ای در یک محیط غریب، بیگانه باشد اما در محیطی دیگر آشنا و قابل فهم، یا واژه‌ای برای متأخران غریب و بیگانه باشد، اما برای گذشتگان آشنا و رایج بوده باشد. این اثر می‌گوید:

«و بدان عرب‌ها - که زبانشان عربی بود- واژگان ناآشنا و غریب را در گفتار خود به‌کار می‌بردند، اما برای این کار نکوهش نمی‌شوند، و این خصیصه در گفتارشان ناپسند شمرده نمی‌شود؛ زیرا این زبان مردمشان بود، و گفتگوهای روزمره و اشعارشان با همین زبان انجام می‌شد، و چنان با آن خو گرفته بودند که گویی برایشان به طبیعت دوم و عادت همیشگی بدل شده بود.»^۲

و این یعنی استفاده از این واژگان برای متأخران اشکال محسوب می‌شود، اما برای اهل همان زمان، نه فصاحت را مختل می‌کرد، و نه برایش نکوهش می‌شوند!^۳

۱. صبح الأعلى: ۲/۲۲۶.

۲. الجامع الكبير: ۴۲.

۳. سید احمد الحسن (رحمه الله) در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۲۰۱۶ در صفحه شخصی خود در فیس‌بک پیامی منتشر کرد و در آن نوشت: «آیا یاری می‌کنید و فاسدان شکست می‌خورند؟ برخی از سخن خود را بگو. عزیزان من، ماندن در خانه‌ها پس از این همه ظلم و ستم، عیب است.» و در آن زمان یکی از علمای معمم شیعه در واکنش به این متن به

برخی از دانشمندان بر این باورند که میان معناها و الفاظ هماهنگی و تناسب وجود دارد؛ به گونه‌ای که معناهای لطیف با واژه‌های نرم و لطیف مناسب‌اند، و معناهای عظیم و پرشکوه با واژه‌های سنگین و نادر تناسب دارند؛ و چنین شیوه‌ای در قرآن کریم بسیار رایج است؛ مانند این فرموده حق تعالی: ﴿قَالُوا تَاللَّهِ تَقْتُلُوا تَذَكَّرُ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾^۱ (گفتند به خدا سوگند تو یاد یوسف را از یاد نمی‌بری، تا آن‌که بیمار و رنجور، یا هلاک شوی)؛ در این آیه خداوند برای نشان دادن وخامت وضعیت و عظمت موقعیت، از نادرترین نوع سوگند یعنی «تالله» -نسبت به سایر انواع آن- و از نادرترین واژه‌های مرگ و نابودی یعنی «حَرَضٌ» نسبت به هم‌معناهای آن استفاده کرده است؛ زیرا این الفاظ با شدت موقعیت، و هول و هراس آن صحنه تناسب دارند.^۲

همان‌طور که الفاظ غریب در قرآن آمده، در احادیث نیز آمده‌اند. برخی علما کتاب‌هایی ویژه برای شرح غرایب در احادیث تألیف کرده‌اند، مانند «الفائق في غريب الحديث والأثر» نوشته زمخشری؛ «النهاية في غريب الحديث والأثر» نوشته ابن‌اثیر؛ «غريب الحديث» از ابوعبید قاسم بن سلام؛ «غريب الحديث» از ابن‌قتیبه؛ «غريب الحديث» از ابراهیم حربی؛ «الدلائل في غريب الحديث» نوشته قاسم بن ثابت بن حزم عوفی سرقسطی؛ «غريب الحديث» از ابن‌جوزی؛ «غريب الحديث» از خطابی؛ و «غريب الحديث في بحار الأنوار» نوشته حسین حسینی بیرجندی، و کتاب‌های دیگر.

برخی از علما دلایلی برای وجود واژگان غریب در قرآن و احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) ذکر کرده‌اند؛ از جمله:

استفاده ایشان (علیه السلام) از واژه «عیب» اعتراض کرد و آن را مخالف با فصاحت دانست؛ اما طبق آنچه علما در این زمینه بیان کرده‌اند، استفاده از این واژه صحیح و مطابق با قواعد فصاحت از نظر زبان‌شناسان است؛ زیرا این واژه در عصر ما به‌طور گسترده و آشنا استفاده می‌شود؛ به‌علاوه این واژه در سبک‌های ادبی گذشتگان نیز به کار می‌رفته است.

۱. یوسف: ۸۵.

۲. مراجعه کنید به تحریر التعبير: ۱۹۵ و ۱۹۶.

مخاطبان این واژگان در زمان نزول، فصیح‌ترین و برترین عرب‌ها بودند و معانی این الفاظ را می‌فهمیدند؛ بنابراین استفاده از آن‌ها اشکالی در فصاحت محسوب نمی‌شود.^۱

اما این توجیه کامل نیست، زیرا عرب‌های آن زمان معانی همه الفاظ را نمی‌دانستند و مقصود از آن‌ها را درک نمی‌کردند. ابن عباس روایت کرده که معنای کلمه «فاطر» را نمی‌دانست تا این‌که از دو عرب بادیه‌نشین آموخت؛^۲ و حتی هنوز هم برخی از واژه‌های قرآن مانند حروف مقطعه و واژه‌هایی دیگر- معنای دقیقی ندارند.^۳

همچنین گفته‌اند: متون قرآن و روایات، روشنگری و توضیح الفاظ و واژه‌های مبهم را عهده‌دار شده‌اند؛ مثل توضیح واژه ﴿سَقَر﴾ در آیه ﴿سَأُصْلِيهٖ سَقَرَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ لَوَاحِةٌ لِلْبَشْرِ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾^۴ (به‌زودی او را وارد سقر می‌کنم! و تو چه دانی سقر چیست؟ [آتشی است] که نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند. پوست بدن را دگرگون می‌کند، بر آن نوزده [نگهبان] است).^۵ و واژه‌های مشابه آن که در روایات آمده‌اند، مانند این فرمایش پیامبر ﷺ: «هر مست‌کننده‌ای حرام است، و حقی برای خداوند است که هرکسی که مست‌کننده‌ای بنوشد از گِلِ خبال بنوشاند. می‌دانید گِلِ خبال چیست؟»

۱. مواهب الفتاح: ۸۷/۱.

۲. در تفسیر ابن‌کثیر آمده است: «سفیان ثوری، از ابراهیم بن‌مهاجر، از مجاهد، از ابن‌عباس (رضی الله عنهما) روایت کرده است، گفت: من نمی‌دانستم معنای "فاطر السموات والأرض" چیست تا این‌که دو عرب بادیه‌نشین نزد من آمدند و درباره چاهی نزاع داشتند. یکی از آن‌ها به دیگری گفت: "أنا فطرته‌ها" یعنی من آن را آغاز کردم (یا ایجادش کردم).»

۳. امام احمد الحسن (رحمه الله) اسرار این نمادها را در کتاب «متشابهات، سؤال شماره ۱۱» توضیح داده است؛ می‌توانید به آن مراجعه کنید.

۴. مدثر: ۲۶ تا ۳۰.

۵. مراجعه کنید به منابع درباره فصاحت شعر: صفحات ۴۷ و ۴۸؛ به نقل از: قضایا ومواقف في التراث البلاغي: صفحه ۳۴.

گفتند: نه. فرمود: «چرک و خونابه دوزخیان.»^۱

اگرچه این متون برخی از الفاظ غریب و ناآشنای موجود در خودشان را توضیح داده‌اند، اما بسیاری دیگر را بی‌پاسخ گذاشته‌اند، مثل حروف مقطعه. الفاظ و واژه‌های بسیاری وجود دارند که این متون، آن‌ها را تفسیر نکرده‌اند، و این علما را به تألیف کتاب‌هایی در زمینه تفسیر و شرح غریب واداشته است که پیشتر به برخی از آن‌ها اشاره شد.

این شرط مورد پذیرش تمام علما نبوده است. برخی زبان‌شناسان به کلام استوار و معانی غریب تمایل داشتند، مانند ابوعمر بن علاء، خلف احمر، و الصمعی؛ و برخی نیز دیوان شعر وحشی را می‌پسندیدند، مانند مفصل که المفضلیات را برای منصور انتخاب کرد.^۲ ابن‌سلام، ابوذؤب هذلی شاعر را با وجود بسیاری از الفاظ غریب در اشعارش، فصیح توصیف می‌کند و می‌گوید: «او فصیح بود، با الفاظی غریب و تسلطی بالا در شعر.»^۳

«المتنبی» گاهی به پیچیدگی و استفاده از الفاظ غریب گرایش داشت^۴ و هرچند او به عصر استشهاد تعلق نداشت، اما تعدادی از اعضای «مجمع زبان عربی در قاهره» به اشعار او استناد کرده‌اند.^۵

فرزدق در استفاده از الفاظ نادر و نامأنوس تسلط داشت^۶ و هرچند او از شاعران متقدم به شمار می‌آید اما سیبویه در چندین موضع از کتاب خود به اشعار او استناد کرده است. دکتر «عبدالإله نبهان» به این معنا اشاره کرده و گفته است:

۱. وسائل الشیعة: ج ۲۵، ص ۳۵۶.

۲. مراجعه کنید به: إعجاز القرآن: ۱۱۶.

۳. طبقات فحول الشعراء: ۱/۱۳۲.

۴. مراجعه کنید به: الأدب العربي في العصر العباسي: ۲۴۷.

۵. القرارات النحویة والتصرفیة المجمع اللغة العربیة بالقاهرة: ۶۹۷.

۶. مراجعه کنید به: نصره الثائر علی المثل السائر: ۱۳۷ و ۱۳۸.

«نحوی‌دان‌ها و زبان‌شناسان به اشعار فرزدق استناد کرده‌اند، همان‌طور که بی‌هیچ تفاوتی- به اشعار زهیر و امرؤ القیس استناد کرده‌اند.»^۱

۳. خالی بودن از مخالفت با قیاس صرفی؛ به این معنا که واژه با قواعد علم صرف مطابقت داشته باشد؛ مثل واژه «الأجل» در شعر ابی‌النجم: «الحمد لله العلي الأجل»^۲ که قیاس اقتضا می‌کند ادغام و به صورت «الأجل» بیان شود.

بلاغت‌دان‌ها دریافتند اگر این شرط بدون هیچ محدودیتی پذیرفته شود ایراداتی به قرآن وارد خواهد شد؛ زیرا قرآن از الفاظ و واژگانی استفاده کرده که مخالف قواعد صرف هستند؛ مثل واژه «اِسْتَحَوَذَ» در آیه «اِسْتَحَوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ»^۳ (شیطان بر آنان چیره شده است)، که قیاس اقتضا می‌کند «واو» به «الف» تبدیل و گفته شود «استحاذ»، و در نتیجه صحیح شمردن «واو» در اینجا مخالف قیاس است.

پس لازم بود آنان موضوع را به‌شکلی جبران کنند که فصاحت قرآن حفظ شود، بدون آن‌که این شرط نقض گردد؛ از این‌رو به استثنا کردن برخی واژه‌ها روی آوردند، با وجود این‌که این واژه‌ها شاذ بودند و با قیاس صرفی مخالفت داشتند، اما چون توسط اعراب به کار برده می‌شدند آن‌ها را فصیح شمردند؛ مانند «أبی»، «یأبی»، «عُور»، «استحوذ» و «قَطَط» شعره»^۴.

«سبکی» در شرح تلخیص می‌گوید:

«ممکن است مؤلف با الفاظی مواجه شود که با قیاس مخالف باشد، اما به‌دلیل

۱. ابن‌ربیع‌ش النحوی: ص ۱۷۴.

۲. خزائن الأدب: ۲/ ۳۹۰.

۳. مجادله: ۱۹.

۴. مراجعه کنید به: علوم البلاغة للمراغي: ص ۲۰.

کاربرد فراوان در قرآن آمده‌اند و در نتیجه فصیح هستند؛ مانند استحوذ.^۱

به این ترتیب تلاش‌های متعددی صورت گرفت تا برخی الفاظ به‌رغم مخالفتشان با قواعد صرف از دایره فصاحت خارج نشوند؛ و این نشان‌دهنده وجود فاصله و شکاف میان قواعد صرف موجود و کاربردهای زبان عربی است به ما رسیده است.

حتی «نافع بن ابی نعیم» - که از برجسته‌ترین قاریان سبعه است - از مخالفت با قواعد تصریف در امان نماند. او کلمه «معایش»^۲ را به صورت «معاش» با همزه تلفظ کرد، در حالی که اجماع علمای ادبیات عرب بر عدم جواز همزه در این لفظ بوده است. پس در این خصوص به او ایراد گرفته شد، تا آنجا که ابوعثمان مازنی گفته است: «نافع حقیقت عربی را درک نمی‌کرد.»^۳

۴. نبودن کراهت (ناخوشایندی) در شنیدن؛ به این معنا که کلمه، زمخت و ناخوشایند نباشد، به گونه‌ای که انسان آن را زشت بشمارد، همان‌گونه که صداها یا ناهنجار را زشت می‌داند؛ مثل واژه «الجِرشی» در سخن ابوالطیب المتنبی که در مدح سیف الدوله می‌گوید:

«مبارک الاسم أغرَّ القلب / کریم الجِرشی شریف النَّسب»^۴

(مبارک‌نام، درخشان‌لقب / کریم‌نفس، شریف‌نسب)

این شرط در حقیقت به دو شرط اول و دوم بازمی‌گردد؛ زیرا کراهت در شنیدن به یکی از

۱. عروس الأفراح في شرح تلخیص المفتاح: ج ۱، ص ۶۴.

۲. واژه «معایش» در قرآن در دو جا آمده است: در آیه ﴿وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ﴾ (اعراف: ۱۰) (و به‌راستی شما را در زمین جای دادیم و در آن برایتان لوازم زندگی قرار دادیم، اما اندک شکر می‌گزارید). و آیه ﴿وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَشَيْءٍ لَهُ بَرَزَقِينَ﴾ (حجر: ۲۰) (و برای شما در آن لوازم معیشت قرار دادیم و نیز برای کسانی که شما روزی‌دهنده‌شان نیستید).

۳. مراجعه کنید به: المثل السائر، ج ۳، ص ۴۰۳۳.

۴. مراجعه کنید به: صبح الأعشى: ۲/۲۳۸.

این دو بستگی دارد: ناسازگاری حروف، یا غرابت و بیگانگی کلمه؛ که پیش‌تر درباره‌شان صحبت شد.

شرایط فصاحت کلام

پس از فصاحت واژگان کلام و خالی بودن آن از عیوب پیش‌گفته، شرایط زیر نیز باید در کلام رعایت شود:

۱. سالم بودن سخن از ناسازگاری کلمات کنار یکدیگر؛ و منظور این است که کنار هم قرار گرفتن کلمات نباید منجر به سنگینی در زبان و دشواری در تلفظ شود، هرچند واژه‌های آن فصیح باشند. جاحظ می‌گوید:

«اگر شعر ناخوشایند باشد و واژه‌های بیت شعر با یکدیگر هماهنگی نداشته باشند، میان آن‌ها همان اندازه ناسازگاری خواهد بود که میان فرزندان ناتنی است؛ و اگر جایگاه واژه در کنار واژه خواهرش رضایت‌بخش و هماهنگ نباشد، زبان، هنگام خواندن آن شعر به زحمت می‌افتد.»^۱

ناسازگاری بر دو نوع است:

۱. ناسازگاری شدید، مانند این سخن شاعر:

«وقبر حرب بمكان قفر / ولیس قرب قبر حرب قبر»^۲

در اینجا کلمات «حرب»، «قفر» و «قبر» به‌خودی‌خود سنگین نیستند، اما کنار یکدیگر قرار گرفتنشان سنگینی ایجاد کرده است.

۱. البیان والتبیین: ۵۷/۱.

۲. منبع قبلی: ۱۶/۱.

۲. ناسازگاری خفیف (سبک)، مانند سخن ابی‌تمام که در آن از کسی که او را ستوده پوزش می‌طلبد و از آنچه به او نسبت داده شده است اظهار بیزاری می‌کند:

«کریم متی أمدحه أمدحه والوری / معی و إذا ما لمته لمته وحدي»^۱

نویسنده کتاب «الایضاح» ذکر کرده منشأ ناسازگاری در این بیت، اجتماع حرف «حاء» و «هاء» است^۲ اما این نظر رد شده است؛ زیرا اجتماع «حاء» و «هاء» باعث سنگینی نمی‌شود، چنان‌که در قرآن کریم نیز آمده است: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبَّحَهُ﴾^۳ (و در پاره‌ای از شب او را تسبیح بگوی).^۴

همچنین گفته شده است: منشأ سنگینی در بیت ابی‌تمام، اجتماع و تکرار دو کلمه «أمدح أمدح» است.^۵

اما حرف «میم» در قرآن کریم در یک آیه شانزده بار تکرار شده و موجب سنگینی زبان یا اخلال در فصاحت نشده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۶ (گفته شد: ای نوح، با سلام و برکاتی از جانب ما فرود آی، بر تو و بر امت‌هایی از کسانی که با تو هستند، و امت‌هایی که آن‌ها را برخوردار خواهیم کرد، سپس آن‌ها را عذابی دردناک از جانب ما خواهد رسید).

«قلقشندی» در این خصوص می‌گوید:

۱. صبح الأعشى: ۲/ ۲۹۱.

۲. مراجعه کنید به: الإيضاح في علوم البلاغة: ۱/ ۳۱.

۳. طور: ۴۹.

۴. مراجعه کنید به: عروس الأفراح: ۱/ ۷۸.

۵. مراجعه کنید به: مختصر المعاني: ۱۲.

۶. هود: ۴۸.

«تکرار حروف به‌رغم مقتضای سخن او- به‌طور کلی باعث ایجاد ناسازگاری نمی‌شود، بلکه به ترکیب بستگی دارد. ممکن است حروف تکرار شوند و در کلمات به‌صورت پشت‌سر یکدیگر قرار گیرند، درحالی‌که بی‌تردید فصیح باشند و بر زبان سبک جاری شوند و تلفظشان آسان باشد. آیا به گفتار حق تعالی نگاه نمی‌کنید که می‌فرماید: ﴿قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (گفته شد: ای نوح، با سلام و برکاتی از جانب ما فرود آی، بر تو و بر امت‌هایی از کسانی که با تو هستند، و امت‌هایی که آن‌ها را برخوردار خواهیم کرد، سپس آن‌ها را عذابی دردناک از جانب ما خواهد رسید)، و این‌که چگونه شانزده «میم» در این آیه در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند، به‌طوری که فقط در یک موضع چهار «میم» به یکدیگر چسبیده‌اند و در موضع دیگر نیز دو «میم»، و با این حال این آیه دارای زیبایی و شکوهی است که هیچ انسانی قادر به آوردن همانندش نیست.»^۱

لازم بود بلاغ‌دان‌ها از موضوع سیاق و نقش آن در گزینش واژگان و ضرورت تناسب میان لفظ و معنا در بررسی‌هایی که درباره فصاحت انجام می‌دهند غافل نشوند. چه‌چیزی آنان را بازمی‌دارد از این‌که واژه‌هایی با تلفظ دشوار را در ترکیبی به کار بگیرند که بیانگر موقعیت‌هایی همراه با شدت و خشونت باشد؛ درحالی‌که آنان چنین کاربردی را در سطح واژه جایز دانسته‌اند؛ چنان‌که در گفتار حق تعالی آمده است: ﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُمْ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَأَنَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنُثِمَّ لَهَا كَارِهُونَ﴾^۲ (گفت: ای قوم من، به من بگوئید، اگر از طرف پروردگارم دلیلی روشن داشته باشم و او از جانب خود رحمتی به من عطا کرده باشد اما بر شما پوشیده مانده باشد، آیا می‌توانم شما را به آن وادار کنم، درحالی‌که شما به آن اکراه دارید؟). دکتر محمد ابوموسی می‌گوید:

«به واژه " أَنُلْزِمُكُمُوهَا " دقت کنید، و ببینید سختی تلفظ در آن چگونه دشواری

۱. صبح الأعشى: ۲/ ۲۹۴-۲۹۵.

۲. هود: ۲۸.

پایبندی به آیات الهی را - که مخاطبان از آن اکراه دارند- حکایت می‌کند. همچنین به کلمه "فَعْمِيَّت" توجه کنید، و ادغام و تشدید را که در آن هست بررسی کنید و ببینید چگونه معنای پوشیدگی و ابهام را نشان می‌دهد.^۱

همانند رویه معمول دیگر شروط بلاغ‌دان‌ها، هیچ معیار مشخص یا قواعد معتبری وجود ندارد تا بتوان ناسازگاری کلمات را با آن سنجید؛ و به همین دلیل تنها معیار آنان مراجعه و اتکا به ذوق و سلیقه بوده است؛^۲ و این معیاری است نسبی که حتی در میان بزرگ‌ترین دانشمندانی که به دارا بودن سلیقه لغوی و دانش ادبی معروف بوده‌اند اختلاف ایجاد کرده است. به عنوان مثال کافی است به این نکته اشاره کنیم که برخی از آن‌ها بعضی از کلمات قرآن را به دلیل سنگینی‌شان فاقد فصاحت دانسته‌اند، درحالی‌که برخی دیگر همان کلمات را فصیح برشمرده و برای این نظر دلایلی ابداعی ارائه کرده‌اند؛^۳ و این اختلافات به تفاوت ذوق و سلیقه انسان‌ها بازمی‌گردد.

اگر آن‌ها استفاده از واژه‌ای با تلفظ دشوار و سنگین بر زبان را در موقعیت‌هایی که با دشواری و شدت همراه است مجاز می‌دانند، پس چه چیزی مانع استفاده از چنین الفاظی در ترکیب می‌شود؟

۲. سالم بودن سخن از پیچیدگی لفظی؛ به این معنا که سخن به گونه‌ای سامان‌دهی نشده باشد که دلالت آن بر معنای مدّ نظر پنهان بماند، مثل مقدم داشتن صفت بر موصوف، یا آوردن صله پیش از موصول، یا جدا کردن واژه‌هایی که باید در کنار یکدیگر باشند با فاصله‌ای نامناسب؛^۴ مثل این بیت از المتنبی:

۱. خصائص التراکیب، ص ۶۴.

۲. مراجعه کنید به: البلاغة العالیة، ص ۲۳.

۳. مثل کلمه «أعهد» که پیش‌تر در این پژوهش به آن اشاره شد.

۴. در اینجا شرط نیست سخن برخلاف قواعد نحو باشد. ممکن است تقدیم و تأخیر در جمله از نظر نحوی جایز باشد.

«أنى يكون أبا البرايا آدم / وأبوك والثقلان أنت محمد»^۱ (چگونه ممکن است آدم پدر همهٔ انسان‌ها باشد / درحالی‌که پدر تو محمد است و تو ثقلین (جن و انس) هستی؟) که میان مبتدا و خبر -که «أبوك محمد» است- فاصله افتاده، و خبر بر مبتدا مقدم شده است: «الثقلان أنت»، و این باعث ابهام و پوشیدگی در معنا شده، حال آن‌که ترکیب صحیح بیت به این صورت بوده است:

«أنى يكون آدم أبا البرايا / وأبوك محمد وأنت الثقلان»

دربارهٔ مسئلهٔ جدا کردن دو واژهٔ متلازم با عبارتی بیگانه، محمد محی‌الدین عبدالحمید در تحقیق خود بر شرح ابن‌عقیل، از نمونه‌ای در کاربرد قرآنی سخن می‌گوید و می‌نویسد:

«باور عمومی می‌گوید فاعلی که جایگزین خبر شده می‌تواند ضمیر بارز باشد، همان‌طور که می‌تواند اسم ظاهر باشد؛ و هیچ جایی برای انکار آن وجود ندارد، زیرا در شعر عربی صحیح و در قرآن کریم عباراتی آمده که از نظر عربی نمی‌توان آن‌ها را با آنچه گفته شده است -مانند تقدیم و تأخیر- تطبیق داد؛ ازجمله این فرمایش حق تعالی: ﴿أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ﴾^۲ (آیا تو از خدایان من روی‌گردانی، ای ابراهیم؟). زیرا طبق قاعدهٔ درست اگر "راغب" را خبر مقدم و "أنت" را مبتدای مؤخر قرار دهیم، جدا کردن میان "راغب" و تعلقاتش یعنی "عن آلِهَتِي" -با یک عبارت بیگانه یعنی "أنت" - لازم می‌آید؛ زیرا مبتدا نسبت به خبر بیگانه است؛ چرا که خبر نقشی در آن ندارد.»^۳

از سخنان برخی منتقدان فهمیده می‌شود «پیچیدگی لفظی» زمانی قابل قبول است که

اما باعث پیچیدگی شود؛ مثل جمله «إلا عمراً الناس ضارب زید»، که در آن مفعول و مستثنا مقدم، و مبتدا مؤخر شده‌اند. این از نظر نحوی صحیح است، اما ترتیب اصلی جمله «زید ضارب الناس إلا عمراً» است.

۱. دیوان المتنبی: ص ۵۰.

۲. مریم: ۴۶.

۳. پاورقی شرح ابن‌عقیل: ۱/ ۱۹۳.

معنای والایی در ورایش نهفته باشد که از شایستگی تلاش برای استخراج دارا بوده باشد. قاضی جرجانی درباره «المتنبی» از زبان مخالفانش می‌گوید:

«چگونه ممکن است واژه‌ای پیچیده و چینی ساختگی برای او روا باشد، بی آن‌که معنایی بدیع و شگرف در ورایش نهفته باشد که شرافت و شگفتی‌اش، رنج استخراج آن را جبران کند، و فایده بهره‌بردن از آن، در برابر آزار شنیدنش قرار بگیرد؛ مانند این گفته او:

«وفاؤکُمَا کَالزَّبِيعِ أَشْجَاهُ طَائِسُمُهُ * بَأْنِ تُسْعِدَا وَالْدَمْعُ أَشْفَاهُ سَاجِمُهُ» (وفای شما همچون ویرانه‌ای است که خرابی‌اش اندوه‌بار است / با این‌که شادی می‌کنید، اما اشک التیام‌بخش آن است).

و هرکسی این واژه‌های عظیم و هولناک و این پیچیدگی افراطی را ببیند، بی‌تردید گمان می‌برد در لابه‌لای آن‌ها گنجی از حکمت نهفته است، و درونشان غنیمتی آسان و سهل‌الوصول نهفته است؛ اما همین‌که آن را واکاوی کند، پرده‌اش را کنار زند، و شب‌های پی‌درپی را در فهم آن سپری کند نهایتاً درمی‌یابد: «ای سرزنشگر، وفای شما آن است که مرا شاد می‌کنید، هنگامی که اندوهم کهنه و فرسوده شده باشد، و هرچه بیشتر به خواندن و بررسی آن بپردازم اندوهم از آن بیشتر می‌شود؛ همان‌گونه که ویرانه، کسی را که در آن اقامت داشته است اندوهگین‌تر می‌کند.» پس این از آن دست معنایی نیست که در برابرش شیرینی لفظ، زیبایی طبع، و درخشش آغاز سخن قربانی شود.^۱

۳. سالم بودن سخن از پیچیدگی معنوی؛ به این معنا که «سخن» نباید دلالت بر معنای مدّ نظر را پنهان کند؛ مثل استفاده از کنایه یا مجاز دور از فهم و وضوح، یا استفاده از کلمات در غیر معنای حقیقی‌شان به‌گونه‌ای که انتخاب نادرست کلمات باعث ابهام شود. برای مثال در شعر عباس بن احنف:

«سأطلب بُعد الدار عنكم لتقربوا * وتسكب عيناى الدموع لتجمدا»^۱

در اینجا شاعر «خشکی چشم» را به عنوان کنایه‌ای برای شادی و خوشحالی در دیدار دوستان به کار برده، که استفاده‌ای نادرست است؛ زیرا «خشکی چشم» به معنای نبود اشک در حالتی است که شخص می‌خواهد گریه کند.

دکتر «عامر الثیثی» درباره این شرط می‌گوید:

«و شگفت آن‌که شارحان تلخیص نتوانسته‌اند شواهد دیگری برای پیچیدگی معنوی بیابند، به جز همان بیت عباس بن احنف؛ و این نشان می‌دهد قزوینی این شرط را براساس استقرای اشتباهات در کلام عرب وضع نکرده، بلکه خواسته در مقابل پیچیدگی لفظی، پیچیدگی معنوی را مطرح کند، و بلاغیون نیز از او پیروی کردند.»^۲

۴. سالم بودن از ضعف ترکیب؛ یعنی کلام نباید مخالف قواعد مشهور نحوی باشد؛ قواعدی مثل بازگشت ضمیر به آخرین مرجع از نظر لفظی و رتبه‌ای؛ و شعری از حسان بن ثابت را به عنوان نمونه پیش می‌کشند:

وَلَوْ أَنَّ مَجْدًا أَخْلَدَ الدَّهْرَ وَاحِدًا / مِنَ النَّاسِ أَبْقَى مَجْدُهُ الدَّهْرَ مُطْعِمًا^۳

در اینجا ضمیر «مَجْدُهُ» به مرجعی که از نظر لفظی و مرتبه‌ای دورتر است یعنی «مُطْعِمًا» بازگشته، که برخلاف قواعد مشهور نحوی است.

مثال‌هایی که بلاغ‌دان‌ها برای بازگشت ضمیر به آخرین مرجع از نظر لفظی و رتبه‌ای آورده‌اند محل بحث است؛ زیرا «اشکال» باید در «کلمه» باشد، نه در «کلام». استفاده از ضمیر به شکلی که مخالف اصل باشد، شرطی است که فصاحت کلمه را مختل می‌کند، اما

۱. صبح الأعلی: ۲/۲۸۹.

۲. مأخذ علی فصاحة الشعر: ۱۰۰.

۳. شرح ابن عقیل: ۲/۱۰۸.

«سخن» از نظر نحویون از مسند و مسندالیه تشکیل می‌شود و هنگامی که استشهاد براساس رابطه میان مسند و مسندالیه باشد این شرط، فصاحت کلام را مختل می‌کند.

به همین دلیل «سبکی» دربارهٔ استشهاد به عبارت مشهور «ضرب غلامه زیداً» برای این قاعده گفته است:

«این مثال درستی نیست، زیرا این ضعفی در خود سخن محسوب نمی‌شود؛ چراکه سخن در اینجا، فعل و فاعل آن است، و ضعف از ناحیه دیگری آمده است؛ یا از اضافه شدن «غلام» (به چیزی)، یا از تأخر مفعول پس از تقدم ضمیر آن؛ و این مسئله‌ای مربوط به رابطه میان فاعل و مضاف‌الیه آن، یا میان مفعول و کلمه‌ای دیگر می‌شود، نه خود سخن؛ یا می‌توان گفت: ضعف در به‌کارگیری این ضمیر، به فصاحت واژه آسیب می‌رساند، نه به فصاحت سخن.»^۱

حال به اصل این شرط باز می‌گردیم؛ این که سخن مخالف قواعد مشهور نحوی، غیر فصیح تلقی می‌شود. نمی‌دانم چگونه می‌توان گفت «قرآن سرآمد فصاحت و بلاغت است.»^۲ طبق تعبیری که سید خوبی بیان کرده درحالی که حاوی مطالبی است که در بسیاری از موارد به‌روشنی با قواعد مشهور نحوی‌دان‌ها مخالفت کرده‌اند؛ و البته این اشکالی برای قواعد شمرده می‌شود، نه قرآن. سید خوبی در این باره می‌گوید:

«اگر قاعده‌ای نوظهور در زبان عربی با قرآن مخالفت داشته باشد این نقضی برای آن قاعده خواهد بود نه نقدی بر آنچه قرآن به‌کار برده است.»^۳

مسیحیان پیوسته تا همین امروز از این مخالفت‌ها سوءاستفاده کرده و آن را به‌عنوان وسیله‌ای برای وارد کردن اشکال به قرآن و انتساب آن به غیر خداوند دستاویز قرار داده‌اند؛

۱. عروس الأفراح: ۷۵ و ۷۶.

۲. البیان: ۷۷.

۳. منبع قبلی: ص ۸۲.

و پاسخ علمای اسلام، حفظ هیبت و شکوه این قواعد، و تأویل آیات مخالف با آن‌ها بوده است.

ده‌ها نمونه وجود دارد که در آن‌ها قرآن، روایات، قرائت‌ها و اشعار، قواعد مشهور و رایج نحوی را نقض کرده‌اند.^۱ در اینجا به ذکر یک مثال از هر کدام - که برای رد و ابطال این شرط کافی است - بسنده می‌کنیم:

طبق نظر عموم نحوی‌دان‌ها معدودِ اعداد از یازده تا نود و نه به صورت مفرد منصوب می‌آید و استفاده از جمع برای آن جایز نیست؛^۲ اما در قرآن کریم، خلاف این قاعده آمده است، مانند: «وَقَطَّعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذْ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»^۳ (و آنان را به دوازده گروه [سبط] تقسیم کردیم و به موسی وحی کردیم هنگامی که قومش از او آب خواستند «با عصایت به سنگ بزن»). پس، از آن دوازده چشمه جوشید. هر گروهی محل نوشیدن خود را شناخت. ابر را بر آنان سایه افکندیم و بر آن‌ها منّ و سلوی نازل کردیم: "از چیزهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید؛" آن‌ها در واقع به ما ظلم نکردند، بلکه به خودشان ستم کردند).

در این آیه معدودِ عدد «اثنتی عشرة» به صورت جمع «أسباطاً» آمده است، درحالی‌که طبق قاعده باید به صورت مفرد «سبطاً» باشد.

۱. بسیاری از این مخالفت‌ها را در پایان‌نامه دکترای خود که با عنوان «ابطال الاحتجاج بالنحو على العصمة» به مؤسسه عالی مطالعات عالی دینی و زبان‌شناسی در نجف اشرف ارائه شده ذکر کرده‌ام. قابل دسترسی در:

<https://bit.ly/HxFrsD>

۲. مراجعه کنید به: همع الهوامع: ج ۲، ص ۳۴۷ و ۳۴۸.

۳. اعراف: ۱۶۰.

از محمد بن مسلم روایت شده است، گفت: امام صادق (علیه السلام) قرائت کرد: ﴿وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوْحًا﴾ (و نوح ما را ندا داد). گفتیم: نوح! سپس گفتیم: فدایت شوم ای کاش در این مسئله یعنی قواعد عربی- بیشتر دقت می‌کردید. امام (علیه السلام) فرمود: «مرا از این سَهْکَتان [بوی گندتان] رها کنید.»^۱

در اینجا امام صادق (علیه السلام) به صورت «نوحاً» با نصب قرائت کرده درحالی که فاعل است و باید مرفوع باشد. محمد بن مسلم به این مخالفت نحوی توجه می‌کند و به امام (علیه السلام) پیشنهاد می‌دهد قواعد نحو را بیاموزند؛ اما امام (علیه السلام) در پاسخ، هیچ ارزشی برای این قواعد قائل نمی‌شود و آن‌ها را به «سهک» تشبیه می‌کند؛ و «سهک» به معنای بوی گند و نامطبوعی است که از بدن انسان هنگام عرق کردن یا از گوشت فاسد یا بوی ماهی و زنگ آهن به مشام می‌رسد.^۲

اما در خصوص مخالفت شاعران با این قواعد، بغدادی نقل کرده است که عبدالله بن اسحاق حضرمی به بیت زیر از فرزدق:

وَعَصَّ زَمَانٌ يَا ابْنَ مَرْوَانَ لَمْ يَدْعُ / مِنَ الْمَالِ إِلَّا مَسْحَنًا أَوْ مَجْلَفًّ

(و ای پسر مروان، روزگار به ما سخت گرفت و از مال / جز سوراخ پر یا جامه‌ای کهنه باقی نگذاشت)

اعتراض کرد و گفت چرا «مجلف» را مرفوع آورده‌ای؟

او پاسخ داد: «برای این که را ناخوشایند آید و بر تو سنگینی کند؛ بر ماست بگوییم، و بر شماست تأویل کنید.»^۳

۱. مستدرک الوسائل: ج ۴، ص ۲۷۹ و ۲۸۰.

۲. لسان العرب: ج ۱۰، ص ۴۴۵.

۳. مراجعه کنید به: خزائن الأدب ۵/ ۱۴۵.

دربارهٔ فرمایش حق تعالی: ﴿وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ (و این‌گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم) عاصم کلمهٔ «نُجِّي» را با تشدید جیم خوانده است. واحدی گفته است:

«و تمام نحوی‌دان‌ها این قرائت را نادرست و آن را خطا و لحن (اشتباه دستوری) دانسته‌اند.»^۲

در نتیجه دو گزینه پیش‌روی ما قرار دارد:

✓ گزینهٔ اول: این شروط را صحیح بدانیم و حکم کنیم قرآن، ائمهٔ اهل‌بیت (علیهم‌السلام)، پیشوایان قرائت و شاعران فصیح نیستند.

✓ گزینهٔ دوم: بپذیریم این شروط قدسی و معصوم نیستند و صرفاً محصول اجتهاد علما بوده‌اند؛

و بی‌تردید گزینهٔ دوم صحیح خواهد بود.

برخی از منتقدان پیشین مثل ابن‌اثیر- به مخالفت با این اصل تصریح کرده و گفته‌اند:

«بدان ندانستن نحو، نه به فصاحت و نه به بلاغت هیچ خدشه‌ای وارد نمی‌کند.»

پس حرکات اعرابی تنها زمانی ضروری هستند که در کلام ابهام یا پوشیدگی وجود داشته باشد؛ و در چنین شرایطی قواعد نحوی نقش اساسی در روشن کردن معنا و توضیح مقصود ایفا می‌کنند، اما در غیر این صورت، این قواعد صرفاً تزئینی هستند که هیچ فایده‌ای ندارند و پابندی به آن‌ها نوعی هنرنمایی و شکلی از تجمل‌گرایی زبانی به شمار می‌آید.

۵. سالم بودن سخن از افراط در تکرار؛ یعنی واژه نباید بدون دلیل چند بار تکرار شود؛ و

۱. انبیاء: ۸۸.

۲. الوسيط في تفسير القرآن المجيد: ۲/۳، ۲۴۹.

به‌عنوان نمونه‌ای برای این شرط بیت زیر را از «المتنبی» ذکر کرده‌اند:

«وتسعدني في غمرة بعد غمرة * سبوح لها منها عليها شواهد»^۱

و گفته‌اند تکرار «لها، منها، علیها» باعث سنگینی در زبان می‌شود^۲ و فصاحت را مختل می‌کند. به این نظر چنین پاسخ داده می‌شود که اگر قرار باشد سنگینی در زبان وجود داشته باشد در این صورت در حوزه تنافر و ناسازگاری قرار می‌گیرد، مثل تنافری که در عبارت «وقبر حرب بمكان قفر» وجود دارد و پیش‌تر درباره‌اش صحبت شد؛ بنابراین دلیلی برای در نظر گرفتن آن به‌عنوان شرطی مستقل وجود ندارد.

شایان‌ ذکر است دیدگاه‌های بلاغ‌دان‌ها در برابر «تکرار» متفاوت است و می‌بینیم گاهی آن را در یک موضوع می‌ستایند و در موضوعی دیگر نکوهش می‌کنند؛ در باب «إطناب»^۳ آن را می‌ستایند، اما در باب فصاحت و ایجاز و قصر،^۴ آن را نکوهش می‌کنند. «سبکی» در شرح خود برای «التلخیص» می‌گوید:

«المصنف در باب "قصر" گفته "تکرار" از عیوب کلام است، و گفته سکاکی نیز به همین نکته اشاره دارد؛ اما المصنف در الإيضاح گفته در اینجا "تکرار" عیب نیست و در باب "إطناب" آن را زیبا دانسته و حتی آن را یکی از انواع "إطناب" برشمرده است؛ اما در باب ایجاز آن را عیب دانسته است. جمع‌بندی میان این‌ها چنین است که گاهی تکرار زیباست و گاهی ناپسند. حازم از گروهی نقل کرده "تکرار" در مواضع شوق و مدح و هجو

۱. دیوان المتنبی: ۳۱۹.

۲. ابن‌اثیر گفته است: «عبارت "لها، منها، علیها" از سنگین‌ترین سنگین‌ترین‌هاست.» المثل السائر: ص ۲۸۸.

۳. إطناب = زیاده‌گویی در سخن، و آوردن الفاظ یا جملات بیش از مقدار لازم برای رساندن معنا. (مترجم)

۴. در بلاغت عربی «قصر» به این معناست که یک صفت یا حکم را فقط به یک چیز نسبت بدهیم و از چیزهای دیگر نفی کنیم. (مترجم)

زیباست.»^۱

چنین تکراری در قرآن نیز آمده، اما سنگینی و ثقلی بر زبان ایجاد نکرده است؛ مانند این فرمایش حق تعالی: ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاها وَالتَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾^۲ (سوگند به خورشید و روشنایی اش، و سوگند به ماه آن گاه که در پی آن آید، و سوگند به روز آن گاه که آن را آشکار گرداند)، که ضمیرها تا پایان آیه تکرار شده‌اند؛ یا این آیه: ﴿رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا﴾^۳ (پروردگارا، آنچه را به ما وعده دادی به ما عطا فرما). یا این فرمایش حق تعالی: ﴿وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا﴾^۴ (و از ما درگذر و ما را بیامرز و به ما رحم کن). در هیچ کدام از این تکرارها سنگینی دیده نمی‌شود، و در نتیجه تأثیری بر فصاحت ندارند.

۶. سالم بودن سخن از پی‌درپی آمدن اضافات؛ و این شعر ابن بابک را به عنوان نمونه پیش می‌کشند:

«حَمَامَةٌ جَرَعَا حَوْمَةَ الْجَنْدَلِ اسْجَعِي * فَأَنْتِ بَمَرَأَى مِنْ سُعَادَ وَمَسْمَعٍ»^۵

(ای کبوترِ جرجا، در میدانِ جَنْدَلِ آواز سر ده / که تو در برابر دیدگان و گوش‌های سُعاد هستی)

در اینجا، «حمامه» به «جرجا»، «جرجا» به «حومه»، و «حومه» به «الجندل» اضافه شده است و این پی‌درپی آمدن اضافات در بیت، از عیوب سخن به شمار می‌آید.

قزونی بر این باور است که توالی اضافات فقط وقتی عیب شمرده می‌شود که باعث سنگینی در زبان شود و در این صورت در حوزه ناسازگاری کلمات قرار می‌گیرد، در غیر این

۱. عروس الأفراح: ج ۱، ص ۸۸.

۲. شمس: ۱ تا ۳.

۳. آل عمران: ۱۹۴.

۴. بقره: ۲۸۶.

۵. المثل السائر، ص ۲۹۳.

صورت به فصاحت آسیبی نمی‌رساند.^۱

پس همهٔ اضافات متوالی منجر به سنگینی نمی‌شوند؛ به‌عنوان مثال در این فرمایش حق تعالی ﴿مَثَلُ ذَابٍ قَوْمِ نُوحٍ﴾^۲ (مانند سرگذشت قوم نوح) و ﴿ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا﴾^۳ (یاد رحمت پروردگارت بر بنده‌اش زکریا) و ﴿فَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمُ صَدَقَةً﴾^۴ (پیش از نجوایتان صدقه‌ای پیش فرستید) و ﴿قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي﴾^۵ (بگو اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید). و در بسیاری آیات دیگر که چنین اضافاتی آمده، بدون آن که باعث سنگینی در ترکیب شود.

* * *

به این ترتیب مشاهده می‌کنیم هیچ‌کدام از شروطی که اهل بلاغت برای تحقق فصاحت وضع کرده‌اند از ایراد و نقص خالی نبوده است، و این وضعیت برای قواعدی که بر پایهٔ دلیل شرعی از قرآن و سنت - که با روایات معصومین (علیهم‌السلام) جلوه‌گر است - اثبات نشده‌اند عجیب نیست؛ چراکه این قواعد بر پایهٔ اجتهادات و نظرات علما بنا شده‌اند، و نتیجهٔ آن خروج قرآن و روایات از بسیاری از این قواعد بوده است؛ و به این ترتیب مشخص می‌شود این ایرادات طعنه‌ای به صحت این قواعد است، نه خللی در فصاحت قرآن و سخنان معصومین؛ و پیش‌تر نیز به سخنان سید خویی در این خصوص اشاره شد.

این وضعیت به بروز حجم زیادی از اختلافات دربارهٔ این قواعد نیز منجر شده است:

۱. الايضاح: ۳۷/۱.

۲. غافر: ۳۱.

۳. مریم: ۲.

۴. مجادله: ۱۲.

۵. اسراء: ۱۰۰.

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱ (و اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیار می‌یافتند)؛ و باب اجتهاد در بلاغت و سایر علوم لغوی همچنان گشوده است و مطالعات و پژوهش‌ها در این حوزه ادامه دارد، و به‌دنبال آن بـراساس نظرات و اجتهادات شخصی- شروطی حذف و شروط جدیدی اضافه می‌شوند.

به‌نظر می‌رسد استقرای این قواعد توسط آنان استقرایی بسیار ناقص بوده است؛ و این از محدود بودن مثال‌هایی که برای مسائل بلاغی به آن‌ها استناد می‌کنند آشکار می‌شود. به‌ندرت پژوهشگری را می‌یابی که مثال‌هایی متفاوت با آنچه در کتاب‌های بلاغت رایج و آشناست بیاورد، و فراتر از آن، برخی حتی خود را به زحمت می‌اندازند تا ابیاتی بسازند که در آن‌ها به کسی که شروطشان را نمی‌پذیرد اشکال وارد کنند؛ چنان‌که عبدالرحمن بن حسن حَبَّئُکَ المیدانی دمشقی (درگذشته ۱۴۲۵ ق) می‌گوید:

«و از زشت‌ترین نمونه‌های این پیچیدگی لفظی، سخن یکی از شاعران است که دیاری را توصیف می‌کند که آثار آن ویران و نابود شده است:

فَأَصْبَحَتْ بَعْدَ خَطِّ بَهْجَتِهَا / كَأَنَّ قَفْرًا رُسُومَهَا قَلَمًا

پس از زیبایی‌اش، به ویرانه‌ای تبدیل شد / گویی قلمی آثار آن را رسم کرده است.

به نظر می‌رسد این بیت ساخته شده است تا زشتی پیچیدگی لفظی را نشان دهد؛ زیرا بعید است فردی عرب‌زبان و صاحب‌فکر چنین سخنی بگوید.»^۲

۱. نساء: ۸۲.

۲. البلاغة العربية: ۱/ ۱۲۵.

مبحث دوم

مفهوم فصاحت در شریعت

اول: مفهوم فصاحت در قرآن

واژه «فصاحت» و مشتقات آن در قرآن تنها یک جا، در داستان موسی علیه السلام در سوره قصص آمده است: ﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴾^۱ (و برادر من هارون که زبانش از من فصیح تر است، پس او را به همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند؛ زیرا می ترسم مرا تکذیب کنند).

آنچه در این پژوهش برای ما اهمیت دارد، توضیح مفهوم «فصاحت» است که در این آیه آمده و این که چگونه هارون علیه السلام با این خصوصیت توصیف شده، با وجود این که در متون دینی ثابت شده موسی علیه السلام از هارون برتر بوده است، زیرا او علیه السلام از پیامبران اولوالعزم است. حال چگونه عدم فصاحت موسی علیه السلام با وجود برتری او در مقام نبوت همخوانی دارد؟

مفسران نقل کرده اند موسی علیه السلام از گره ای در زبان خود رنج می برد که مانع از بیان واضح مقصودش می شد؛ و این مشکل به دلیل سوختگی زبانش هنگام گذاشتن ذغال گداخته در دهانش در ماجرای کندن ریش فرعون رخ داده بود.^۲ به همین دلیل او از خداوند درخواست

۱. قصص: ۳۴.

۲. در تفسیر نور الثقلین آمده است: «در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: پدرم، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است، فرمود: فرعون هر فرزند بنی اسرائیل را که متولد می شد می کشت و در عین حال موسی علیه السلام را پرورش می داد و به او احترام می گذاشت، بی آن که بداند هلاکت او به دست

کرد برادرش هارون را به‌عنوان یار و یاورش به‌همراه او بفرستد؛ زیرا هارون (علیه السلام) از او بیان روشن‌تری داشت. خداوند نیز درخواست او را پذیرفت و برادرش هارون را به‌عنوان وزیر و سخنگوی او به‌همراهش فرستاد.

با مراجعه به کتاب‌های تفسیر قدیم و جدید درمی‌یابیم مفسران «فصاحت» در این آیه و تفاوت در مراتب آن میان موسی و هارون را به توانایی در بیان حجت و رساندن معنا به مخاطب به شکلی واضح و قابل فهم نسبت داده‌اند. این ویژگی در موسی (علیه السلام) به‌دلیل گره‌ای که در زبانش بود وجود نداشت و او نمی‌توانست منظور خود را با الفاظی روشن بیان کند؛ چنان‌که در آیه آمده است: ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾^۱ (گفت: پروردگارا، سینه‌ام را گشاده گردان * و کارم را برایم آسان کن * و گره از زبانم بگشای * تا سخنم را بفهمند).

طباطبایی گفته است:

«وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي» (و برادرم هارون که زبانش از من فصیح‌تر است، پس او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند). مقصود از تصدیق او این نیست که بگوید "برادرم راست می‌گوید"، بلکه منظور این

موسی خواهد بود. هنگامی که موسی بزرگ شد روزی نزد فرعون بود. موسی عطسه‌ای کرد و سپس فرمود: «الحمد لله رب العالمین». فرعون این سخن او را ناپسند دانست و گفت: «این چه چیزی است که می‌گویی؟» موسی به‌سمت او جست، ریش او را که بلند بود گرفت و آن را کند. این کار باعث شد فرعون درد شدیدی را تحمل کند. فرعون خواست او را بکشد اما همسرش گفت: «این یک کودک است و نمی‌داند چه می‌گوید، و تو نیز او را تنبیه کرده‌ای.» فرعون پاسخ داد: «نه، او آگاه است.» همسر فرعون گفت: «بین او و خودت خرما و زغالی بگذار، و اگر توانست میان آن‌ها تمایز قائل شود، حرف تو درست است.» پس خرما و زغالی پیش روی موسی گذاشتند و به او گفتند بخور. موسی دست خود را به‌سمت خرما برد، اما جبرئیل (علیه السلام) دست او را به‌طرف زغال کشاند. او زغال را برداشت و در دهان گذاشت و زبانش سوخت و گریه کرد. همسر فرعون گفت: «آیا نگفتم او چیزی نمی‌فهمد؟» و فرعون او را بخشید. (تفسیر نور الثقلین: ج ۳، ص ۳۷۷)

است که آنچه را در کلام موسی مبهم بود توضیح دهد، و آنچه را اجمالی بود به روشنی بیان کند، و بخشی از وحیی را که موسی موظف به ابلاغ آن بود از سوی او ابلاغ کند.^۱

ابن جوزی گفته است:

«زبان او از من فصیح‌تر است، یعنی بیان بهتری دارد؛ زیرا زبان موسی علیه السلام بر اثر زغالی که در کودکی در دهان گذاشته بود آسیب دیده بود.»^۲

بدیهی است این آیه با یکی از مهم‌ترین مبانی اعتقادی علمای شیعه که بر کمال و سلامت قوای بدنی انبیا تأکید دارد سازگار نیست، و این شرط را یکی از اصول اساسی برای انجام وظایفی که به انبیا محول شده است برشمرده‌اند. دکتر عبدالهادی فضلی در کتاب خود «خلاصة الحکمة الإلهیة» می‌گوید:

«برای این که نبی بتواند وظیفه نبوت را به انجام برساند باید دو ویژگی داشته باشد:

۱. کمال؛ به این معنا که از نظر قوای عقلانی انسان کاملی باشد، از نظر قوای بدنی نیز در سلامتی کامل قرار داشته باشد، در امانت‌داری برای مسئولیت نبوت مورد اعتماد باشد، و در ابلاغ آن صادق باشد.»^۳

شیخ بشیر نجفی یکی از مراجع کنونی نجف در این رابطه می‌گوید:

«نبی باید از عیوب بدنی و روانی منزّه باشد و به عنوان مثال نباید لنگ، یک‌چشم، زشت‌رو، یا کم‌هوش باشد... همچنین نباید بخیل، سست، دیوانه، سفیه، حریص به دنیا یا متمایل به شهوات باشد.»^۴

۱. تفسیر المیزان: ۱۶۰ / ۱۴.

۲. زاد المسیر: ۳۸۴ / ۳.

۳. خلاصة الحکمة الإلهیة: ۱۶۵ و ۱۶۶.

۴. مصطفی الدین القيم: ۲۴.

این درحالی است که تعارض این دیدگاه با آیاتی که در قرآن از گره زبانی موسی (علیه السلام) سخن به میان می‌آورند، به‌طوری که مانع او از ابلاغ رسالت الهی بوده از دید علما پنهان نمانده است. برخی از آنان پاسخی ارائه داده‌اند که گمان کرده‌اند مشکل را رفع و معضل موجود را حل می‌کند؛ این که تفاوت میان فصاحت موسی و هارون (علیه السلام) تفاوت میان فصیح و افصح بوده است. شیخ جعفر سبحانی می‌گوید:

«اگر بگویید: آیا این ازجمله عیوب نیست، و حال آن که انبیا از چنین عیوبی پاک و مبّرّا هستند، حتی اگر این عیب بعد از مدتی از بین برود؟

می‌گوییم: این گره به‌گونه‌ای نبود که عیب محسوب شود؛ زیرا تفاوت میان موسی و هارون در بیان دعوت، تفاوت میان فصیح و افصح بوده است.»^۱

پس او پاسخ خود را بر این ادعا استوار می‌کند که «افصح» در اینجا «صیغه تفضیلی» است؛ یعنی «موسی و هارون» هر دو به فصاحت متصف بوده‌اند، اما در میزان آن تفاوت داشته‌اند؛ و افصح بودن هارون نشان‌دهنده غلبه و شدت بیشتر فصاحت او نسبت به موسی (علیه السلام) است.

این پاسخ، ما را در برابر تصویری خیالی قرار می‌دهد که در آن، دو تن از انبیای الهی را مشاهده می‌کنیم که رنج تبلیغ دینی نو را بر دوش می‌کشند؛ دینی که به‌مثابه ویران ساختن میراث پدران و نیاکان، و بنا شدن بنای حکومت فرعون بر ویرانه آن بوده است؛ درحالی که آن دو، این خطر بزرگ را که در پی این دعوت دامن‌گیرشان خواهد شد نادیده می‌گیرند؛ و اکنون در برابر سرکش‌ترین و طغیان‌گرترین پادشاه زمان خود، مشغول انجام یک نمایش زبانی هستند که در آن کم‌فصاحت‌تر از فصیح‌تر کمک می‌خواهد! و منزّه‌اند آنان از چنین نسبت‌هایی.

ابوهلال عسکری به نقل از برخی زبان‌شناسان عربی می‌گوید:

«فصاحت عبارت است از کمال ابزار بیان.»^۱

و مقصود او از این سخن، سلامت دستگاه گفتاری انسان است؛ و به همین دلیل نمی‌توان خداوند متعال را فصیح نامید!

طبق این تعریف موسی (علیه السلام) به دلیل نداشتن این ویژگی «فصیح» به شمار نمی‌آید؛ چراکه دستگاه گفتاری او از عارضه‌ای که مانع از سخن گفتن واضح و قابل فهم برای شنونده می‌شد سالم نبود، همان‌طور که برخی از آیات قرآن و روایات به این نکته تصریح کرده‌اند.^۲

برخی از علما نیز به عدم فصاحت موسی (علیه السلام) اذعان کرده‌اند، مانند ابن‌عبریه که در کتاب العقد الفرید گفته است:

«خداوند تبارک و تعالی در مطالبی که از پیامبر خود موسی (علیه السلام) نقل کرده، به ناخشنودی موسی از نداشتن فصاحت اشاره کرده است: ﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي﴾ (و برادر من هارون که زبانش از من فصیح‌تر است، پس او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند).»^۳

فرعون و امثال او - که در برابر خلفای خداوند سبحان مانع‌تراشی می‌کنند - از چنین اموری به عنوان وسیله‌ای برای منحرف کردن قومشان از دعوت انبیا و دلایلشان استفاده می‌کردند؛ حال آن‌که این ایرادات، اعتراضاتی بی‌ارزش و بی‌اهمیت بودند که از نظر خلفای خداوند هیچ اعتباری نداشتند و هیچ ارتباطی با نبوت و رسالت نداشتند.

سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌فرماید:

۱. الصناعتین: ۷.

۲. در این خصوص مراجعه کنید به روایت امام باقر (علیه السلام) که پیش‌تر گفته شد.

۳. العقد الفرید: ج ۲، ص ۳۰۵.

«متأسفانه فرعون قومش را با پست‌ترین اشکالاتی که همیشه تکرار می‌کرد خوار و گمراه نمود و مرتب این اشکالات را مطرح می‌کرد تا به موسی (ع) کافر شوند. اشکالاتی که فرعون به موسی (ع) وارد می‌کرد این بود که بیان موسی (ع) فصیح و روشن نیست و معجزه روشنی که شبهه‌ای در آن نباشد نیاورده است: ﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ * فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ﴾ (آیا من بهترم یا این کسی که بی‌مقدار است و نمی‌تواند درست سخن بگوید؟ * چرا دستبندهایی از طلا برای او فروفرستاده نشده است؟ یا فرشتگان به‌همراهش نیامده‌اند؟)؛ این‌ها دو اشکالی هستند که اگر همه رسالت‌های آسمانی را ورق بزنید همین دو اشکال را می‌یابید و اگر همه انکارکنندگان رسالت‌ها را جست‌وجو کنید، می‌بینید همین دو اشکال را مطرح می‌کنند. سبحان الله، پاک و منزّه است آن‌که می‌فرماید قلب‌های اینان مشابه یکدیگر است: ﴿وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْ لَا يَكْلُمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^۱ (و نادانان گفتند چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید یا معجزه‌ای برای ما نمی‌آید؟ پیشینیان‌شان نیز چنین سخنانی می‌گفتند. دل‌هاشان همانند یکدیگر است. ما برای آنان که به یقین رسیده‌اند، آیات را به‌روشنی بیان کرده‌ایم).

این‌ها اشکالاتی هستند که پیشوایان گمراهی و فقهای بدنهاد همواره آنها را تکرار و با استفاده از آن‌ها قوم‌هایشان را خوار و ذلیل، و به هلاکت وارد می‌کنند. اگر در زبان موسی (ع) سنگینی بود و فرعون به آن اشکال گرفت، آیا محمد (ص) که در زبانش سنگینی نبود از گزند چنین اشکال‌تراشی‌هایی نجات یافت؟ و آیا قرآن - که محمد (ص) آن را آورده است - از این اشکال‌هایی - که امامان گمراهی از آن جدا

نمی‌شوند و این اشکال تراشی‌ها نیز از آنان جدا نمی‌شود. نجات یافته است؟ به خدا قسم نه؛ این مسیحی‌ها و دیگران هستند که تا امروز به قرآن اشکال وارد می‌کنند، و این که در نحو و بلاغت مخالف قواعد زبان عربی است...»^۱

پس فصاحتی که در این مأموریت تبلیغی موسی (علیه السلام) مورد نیاز بود، به توضیح و تبیین پیام رسالت او برای فرعون و قومش مربوط می‌شد، نه به انتخاب فصیح‌ترین الفاظ و برگزیدن و چینش بهترین گویش‌ها، به همان صورتی که مفهوم رایج فصاحت در ذهن عده بسیاری نقش بسته است؛ بنابراین دلالت فصاحت در این آیه از معنای لغوی آن - که به معنای ظهور و بیان است - فراتر نمی‌رود؛ و همین باعث شد بلاغ‌دان‌های قدیم، واژگانی چون فصاحت، بلاغت، بیان، و براعت (زبان‌آوری) را مترادف بدانند.

هاشمی می‌گوید:

«امام عبدالقاهر جرجانی و گروهی از پیشینیان بر این باورند که فصاحت، بلاغت، بیان و براعت واژگانی مترادف‌اند که به واژه‌های منفرد نسبت داده نمی‌شوند، بلکه تنها به سخن نسبت داده می‌شوند؛ و فقط پس از بررسی روابط نحوی میان واژه‌ها، براساس مقاصدی که کلام برای آن‌ها پرداخته شده است سخن با این واژگان توصیف می‌شود.»^۲

اگر موسی (علیه السلام) فصاحت در حد مطلوب برای تبلیغ رسالتش را دارا بود، بی‌درنگ فرمان خدا را اجرا می‌کرد و به دلیل گره زبانی‌اش عذر نمی‌آورد تا از خدا بخواهد برادرش هارون او را در این مأموریت یاری دهد.

سبحانی و دیگر علما نیز به این معنا اشاره کرده و گفته‌اند فصاحتی که مانع از انجام مأموریت موسی (علیه السلام) در تبلیغ رسالتش به فرعون و قومش شد، به تبیین و تفصیل دعوت او

۱. عقاید اسلام: ۱۹۹.

۲. پاورقی جواهر البلاغة: ۱۷.

مربوط می‌شد.

سبحانی می‌گوید:

«موسی (علیه السلام) از خداوند سبحان خواست او را با برادرش هارون یاری کند و یکی از ویژگی‌های او را با این سخن بیان نمود: ﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا﴾ (و برادرم هارون که زبانش از من فصیح‌تر است). موسی این سخن را فقط به دلیل گره‌ای که در زبانش بود گفت و از این رو خواست هارون همراهش باشد تا به عنوان یار و یاور یاری او عمل کند، و فرمود: ﴿فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا﴾ (او را به همراه من بفرست تا یآوری برای من باشد) و ﴿يُصَدِّقْنِي﴾ (مرا تصدیق کند).

آیا "تصدیق" به این معناست که هارون به موسی بگوید "تو راست می‌گویی" یا به مردم بگوید "برادرم راست می‌گوید"؟ این معنا بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا اگر مردم با وجود آن معجزات بزرگ به دعوت موسی (علیه السلام) ایمان نیاوردند، پس چگونه ممکن است تنها با تأیید برادرش ایمان بیاورند؟ حتی اگر هارون ده بار بگوید "موسی راست می‌گوید" باز هم تأثیری نمی‌داشت؛ بلکه همان‌طور که از ظاهر پیداست مقصود این است که هارون رسالت موسی و حقیقت دعوت او را توضیح دهد، و ادله و برهان‌های اثبات‌کننده صحت آن را بیان کند، زیرا او فصیح‌تر و بیانش روشن‌تر از موسی بود.

بعلاوه موسی (علیه السلام) درخواست خود را با این سخن توضیح داد: ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُون﴾ (می‌ترسم مرا تکذیب کنند). این آیات نشان می‌دهد او از دو موضوع نگران بود:

۱. کشته شدن به عنوان قصاص پیش از اتمام رسالتش.

۲. کوتاهی در تبیین دعوتش به دلیل گره (لکنت) در زبانش.

از این رو از خدا خواست هارون به عنوان یآوری برای او باشد؛ یعنی او را نیز به عنوان

رسولی مانند خودش - اما در درجه‌ای پایین‌تر - منصوب کند تا یاور و پشتیبان او باشد.^۱

بنابراین دلالت فصاحت در این آیه به «وضوح و بیان» مربوط می‌شود، نه به رعایت قواعد زبانی؛ و حتی اگر فرض کنیم مقصود از «فصاحت» در این آیه رعایت این قواعدی است که علما آن را شرط تحقق فصاحت دانسته‌اند، باز هم شرطی برای کمال روحی محسوب نخواهد شد؛ چراکه «فصاحت» در درجات پایین‌تر آن در شخصی مانند موسی (علیه السلام) - که از خلقای الهی و از مرسلین اولوالعزم است - تجلی یافته، و در سطوح بالاتر در هارون برادر موسی (علیه السلام) - که مقامش پایین‌تر از موسی است - نمود یافته بود.

این واقعیت که «هارون از موسی فصیح‌تر بوده، اما موسی مقام و فضیلت بالاتری داشته» کافی است تا تصور برخی علما مبنی بر ضرورت برخورداری خلیفه خدا از بالاترین درجات فصاحت و رعایت کامل قواعد نحوی و صرفی و سایر شروطی که لازمه فصاحت دانسته‌اند باطل شود.

در کتاب «عقاید اسلام» نوشته سید احمد الحسن (علیه السلام) آمده است:

«خلیفه خدا موسی (علیه السلام) نمی‌توانست به هیچ زبانی به‌طور صحیح سخن بگوید، همان‌طور که به‌روشنی در قرآن آمده است: ﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴾^۲ (و برادرم هارون که زبانش از من فصیح‌تر است، پس او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند؛ بیم آن دارم مرا تکذیب کنند). و ﴿وَيُضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ﴾^۳ (و سینه‌ام تنگ می‌شود و زبانم به‌گفتار نمی‌آید، پس هارون را همراهم

۱. منية الطالبين: ۳۹۳/۲۰.

۲. قصص: ۳۴.

۳. شعراء: ۱۳.

بفرست) و ﴿وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾^۱ (و گره از زبانتم بگشا * تا سختم را بفهمند)... این موسی (علیه السلام)، خلیفه‌ای از خلفای خدا در زمینش و یکی از انبیای اولوالعزم است که قرآن و تورات به صراحت بر این نکته توافق دارند که گره‌ای در زبان او وجود داشت که او را از بیان مقاصدش با الفاظی روشن و قابل فهم برای مخاطب بازمی داشت. با این حال خداوند سبحان و متعال او را فرستاد و این گره را به طور کامل از زبانش باز نکرد، بلکه مشکل ناتوانی او را در انتقال پیام الهی با فرستادن یابوری برای موسی (علیه السلام) یعنی برادرش هارون- حل کرد؛ و به این ترتیب دعای موسی (علیه السلام) پذیرفته، و مشکل گره زبانش گشوده شد: ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا * وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا * قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾^۲ (گفت: پروردگارا، سینه‌ام را گشاده گردان * و کارم را برابرم آسان کن * و گره از زبانتم باز کن * تا سختم را بفهمند * و از خانواده‌ام وزیری برای من قرار بده * هارون برادرم * به وسیله او پشت مرا محکم کن * و او را در کارم شریک گردان * تا تو را بسیار تسبیح گویم * و بسیار به یاد تو باشیم. * به راستی تو به حال ما آگاه بوده‌ای * خداوند گفت: ای موسی، درخواست تو به تو داده شد).

این قرآن است که به روشنی برای ما نقل می‌کند سنگینی زبان موسی (علیه السلام) حتی پس از فرستاده شدنش برای مدتی باقی بود، چنان‌که فرعون به سنگینی زبان موسی و ناتوانی او در این‌که مقصودش را به روشنی برای مخاطب بیان کند ایراد گرفت: ﴿وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ

۱. طه: ۲۷ و ۲۸.

۲. طه: ۲۵ تا ۳۶.

تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفْلا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ *
 فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَأِكَةُ مُقْتَرِنِينَ * فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ
 فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ * فَلَمَّا أَصْفَوْنَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ *
 فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ^۱ (و فرعون در میان قوم خود ندا داد: ای قوم من،
 آیا حکومت مصر و این نه‌رهای که در زیر قصر من جاری است از آن من نیست؟ آیا
 نمی‌بینید؟ * آیا من بهترم یا این کسی که بی‌مقدار است و به‌سختی سخن می‌گوید؟
 * چرا دستبندهایی از طلا برای او نیامده است یا چرا فرشتگان همراه او نیامده‌اند؟
 * پس قوم خود را فریب داد و آن‌ها از او پیروی کردند. به‌راستی آن‌ها قومی فاسق
 بودند. * هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آن‌ها انتقام گرفتیم و همه‌شان را غرق
 کردیم * و آن‌ها را پیشینه و عبرتی برای آیندگان قرار دادیم.)^۲

دوم: مفهوم فصاحت در روایات

با تأمل در برخی روایاتی که به فصاحت و فصیحان اشاره کرده‌اند، مشخص می‌شود
 مفهوم فصاحت در روایات از چهارچوب توانایی برای بیان و ارائه حجت‌ها و برهان‌ها هنگام
 مواجهه با سؤال ناگهانی فراتر نمی‌رود.

در یکی از تعریف‌های «افصح الناس» از زبان امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است: «المُجِيبُ
 الْمُسَكِّتُ عِنْدَ بَدِيهِ السَّوَالِ»^۳ «پاسخ‌دهنده‌ای که در برابر پرسش ناگهانی، پرسشگر را
 خاموش کند.»

پس فصاحت مدّ نظر در کلام امام (علیه السلام)، فصاحت در بیان است، و «فصیح‌ترین مردم»

۱. زخرف: ۵۱ تا ۵۶.

۲. عقاید اسلام: ۱۹۷ تا ۱۹۹.

۳. امالی طوسی: ص ۹۷۷.

کسی است که بیانی کامل و پاسخی شافی ارائه دهد که در برابر پرسش ناگهانی، شبهات را برطرف کند و با حجت و برهانی که ارائه می‌دهد دیگران را به خاموشی بکشاند. این معنا با مفهوم بلاغی فصاحت که مبتنی بر علوم لغوی و زبان‌شناسی مانند اصوات، صرف، نحو و غیره است فاصله دارد؛ زیرا هر زبان‌شناس زبردستی نمی‌تواند چنین پاسخ‌هایی ارائه دهد. امام (علیه السلام) این معنا را در روایت دیگری نیز تأیید کرده و فرموده است: «آفرین، آفرین بر عالم؛ دانش آموخته و [زبان] خود را نگه می‌دارد. از غافلگیری بیم دارد پس آماده می‌شود و خود را مهیا می‌سازد. اگر از او پرسشی شود با فصاحت پاسخ می‌دهد، و اگر سکوت کند از ناتوانی در پاسخ نیست. سخنش درست است، و سکوتش ناشی از عجز در پاسخ‌گویی نیست.»^۱

با تأمل در احادیثی که به فصاحت پرداخته‌اند درمی‌یابیم بیشتر تأکید آن‌ها بر جنبه کاربردی فصاحت بوده؛ و ستایش یا نکوهش آن با میزان بهره‌مندی از این ویژگی و نحوه به‌کارگیری آن برای دستیابی به اهدافی والا و شریف‌تر از صرفاً نمایش چیره‌دستی و مهارت زبانی بوده است.

این روایات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. ستایش فصاحت:

این دسته روایاتی را شامل می‌شود که به فصاحت پرداخته و آن را ستوده و از آن به‌عنوان زینت انسان یاد کرده‌اند؛ مانند روایات زیر:

- از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است: «خداوند به مؤمن بدن سالم و زبان فصیح عطا کرده است.»^۲

۱. غرر الحکم: ص ۱۷۰.

۲. بحارالانوار: ۳۰۳/۶۴.

- رسول خدا ﷺ فرموده است: «جمال مرد در فصاحت زبان اوست.»^۱
- همچنین از ایشان ﷺ نقل شده است: «فصاحت، زینت سخن است.»^۲

۲. نکوهش فصاحت:

در مقابل، احادیث دیگری وجود دارد که فصاحت را نکوهش کرده و دربارهٔ اتصاف به آن هشدار داده‌اند؛ زیرا آن را زمینه‌ای برای شرّ و شاخه‌ای از شاخه‌های نفاق دانسته‌اند؛ از جمله احادیث زیر:

- رسول خدا ﷺ به عبدالله بن رواحه فرمود: «از سجع‌گویی پرهیز کن؛ زیرا هیچ بنده‌ای به چیزی بدتر از گشاده‌زبانی مبتلا نشده است.»^۳
- همچنین از ایشان ﷺ نقل شده است: «حیا و کم‌زبانی دو شاخه از ایمان هستند؛ و بی‌شرمی و سخنوری (بیان)^۴ دو شاخه از نفاق.»^۵

حقیقت این است همان‌طور که از ظاهر به نظر می‌رسد میان این دو دسته از روایات هیچ تعارضی وجود ندارد. «فصاحت» هنری برای سخن گفتن در سطحی بالاتر است و اگر این هنر در جهت اهداف الهی و انسانی به کار گرفته شود عاملی برای ستایش صاحب آن خواهد شد؛ اما اگر به‌صورت نادرست به کار رود و وسیله‌ای برای تفاخر شود، عاملی برای استحقاق سرزنش و توبیخ خواهد بود. از جمله روایاتی که به این معنا تصریح کرده‌اند سخن امام باقر (علیه السلام) است که پیشتر ذکر شد: «خداوند به مؤمن بدن سالم، زبان فصیح و قلب

۱. مسند الشهاب: ۱/۱۶۴.

۲. جامع الأخبار: ۳۳۷.

۳. تفسیر القرطبی: ۲۸۱/۱۲.

۴. مناوی گفته است: «منظور از بیانی که در حدیث آمده، تعمق در نطق، و تفصیح و اظهار برتری در سخنوری است که به تکبر و خودبزرگ‌بینی منجر می‌شود.» (فیض القدیر: ۴۲۸/۳).

۵. سنن ترمذی: ۴/۳۷۵.

صریح عطا کرده، و هر عضوی را به طاعت خودش و پیامبرش و جانشینان او مکلف کرده است؛ بدن برای خدمت به او و آنان، زبان برای شهادت به او و آنان، و قلب برای اطمینان یافتن به یاد او و آنان. هرکه با زبان گواهی دهد، با دل اطمینان یابد، و با اعضا خدمت کند خداوند او را به بهشت وارد خواهد کرد.»^۱

پس زبان فصیح چنان‌که امام باقر (علیه السلام) تأکید کرده اگر به درستی در طاعت خدا و انبیا و اوصیایشان (علیهم السلام) به کار گرفته شود، ستودنی است و فضیلتی برای مؤمن خواهد بود. پس این زبان، ستوده خواهد بود اگر در خدمت طاعت خلیفه خدا و دعوت به سوی او باشد، اما هنگامی که به عنوان معیاری برای داوری درباره خلفای خدا و قانونی برای شناخت آنان در نظر گرفته شود، نکوهیده خواهد بود.

آیا فصاحتِ زبان از شروط عصمت است؟

علاوه بر این که فصاحت راهی برای به دست آوردن ثواب و نزدیکی به خداوند است، یکی از ارکان کمال نیز به شمار می‌رود؛ چنان‌که در برخی روایات به آن اشاره شده است، مانند این فرمایش امام صادق (علیه السلام): «سه ویژگی است که هرکه روزی اش شده باشد کامل است: عقل، زیبایی و فصاحت.» و کمال مدنظر در این روایت و روایات مشابه، کمال ظاهری است. پس «فصاحت» شرطی برای کمال معنوی (روحی) نیست، بلکه زینتی از زینت‌های دنیا و جلوه‌ای از زیبایی آن است، چنان‌که در روایات پیشین نیز آمده است: «فصاحت زینت سخن است.» و «جمال مرد، فصاحت زبان اوست.» متصف شدن مؤمن به فصاحت، زیبایی و جلوه او را افزایش می‌دهد؛ زیرا این ویژگی مربوط به سخن و گفتار است که از امور ظاهری و مرتبط با بدن مادی به شمار می‌رود، درست مثل پوشیدن لباسی زیبا که انسان را خوش‌ظاهر نشان می‌دهد. خداوند از زمانی که عالم جسمانی را خلق کرد به آن

نظر نکرده است.^۱

آنچه از انسان خواسته شده، عمل است، حتی اگر در فصاحت کوتاهی داشته باشد. در «زبور» -در مزمور شصت و پنجم- از خداوند نقل شده است: (در خطابه فصاحت داشتید اما در عمل کوتاهی کردید؛ اگر در عمل فصاحت می داشتید و در سخنوری کوتاهی می کردید برای شما امیدبخش تر بود. اما شما آیات مرا به بازی گرفتید و مظلومه های مرا استهزا کردید؛ و دانستید از من گریزی نیست و از فجایع دنیا ایمن شدید!).^۲

این برخلاف تصویری است که برای ما به تصویر می کشند و خلفای خدا در زمینش را با سنجش میزان فصاحتشان داوری می کنند و فصاحت را قانونی برای تشخیص ایشان از مدعیان دروغین مقامات الهی قلمداد می کنند؛ درحالی که ما پیش تر روشن ساختیم هارون علیه السلام از نظر فصاحت، از موسی علیه السلام فصیح تر بود، هرچند مقام موسی علیه السلام از هارون علیه السلام برتر بود؛ و این حقیقتی است که آیات متعددی از قرآن کریم به آن تصریح کرده اند. پس فصیح نبودن موسی علیه السلام خدشه ای به عصمت او وارد نکرد، و فصاحت هارون علیه السلام نیز موجب برتری او بر موسی علیه السلام نشد؛ بلکه همچنان موسی علیه السلام بر هارون علیه السلام حجت بود و عصمت و مقامش برتر و بالاتر از هارون علیه السلام باقی ماند.

چنین منطقی را فرعون نیز به عنوان معیار برتری و کمال به کار گرفت؛ و همین باعث شد به خودش ببالد که از موسی بهتر است، و او را به این که ﴿لَا يَكَادُ يُبِينُ﴾^۳ (به درستی سخن نمی گوید) توصیف کند؛ یعنی او را به عدم فصاحت متهم کرد تا قوم خود را با این

۱. از موسی بن یسار نقل شده به او خبر رسیده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «خداوند -که ستایشش والاست- مخلوقی را نزد خودش منفورتر از دنیا نیافریده است، و از زمانی که آن را خلق کرده، به آن نگاه نکرده است.» مراجعه کنید به: شعب الإیمان بیهقی: ۱۰۲/۱۳.

۲. بحارالانوار: ۴۸/۱۴.

۳. زخرف: ۵۲.

اشکال بی‌ارزش مشغول سازد و آنان را از دلایل روشنی که موسی برای اثبات رسالت الهی‌اش و دعوت به ایمان به خداوند تعالی آورده بود باز دارد.

«جاحظ» گره‌ای را که در زبان موسی (علیه السلام) بود نوعی آزمایش و ابتلا می‌داند که ممکن است مصلحت در آن زمان اقتضا کرده باشد. او می‌گوید:

«و موسی (علیه السلام) گفت: ﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي﴾»

(و برادرم هارون از من فصیح‌تر است، پس او را همراه من بفرست تا مرا تأیید کند). و

گفت: ﴿وَيُضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي﴾ (سینه‌ام تنگ شود و زبانم گشاده نگردد).

این درخواست او ناشی از تمایلش به ابلاغ حجت به بهترین شکل ممکن و رساندن پیام به روشنی کامل بود تا دیده‌ها به‌سوی او متمایل‌تر شوند، عقل‌ها او را بهتر درک کنند و نفس‌ها سریع‌تر به او پاسخ دهند، هرچند رساندن پیام ممکن است گاهی دشوار باشد و فهماندن آن به آنان سختی‌هایی به‌دنبال داشته برساند؛ اما خداوند عزوجل این حق را دارد که بندگانش را هرگونه بخواهد با سبک کردن یا سنگین ساختن- بیازماید؛ و آنان را آن‌گونه که اراده کند محبوب یا مکروه مورد امتحان قرار دهد؛ و برای هر زمانه‌ای، نوعی از مصلحت، گونه‌ای از آزمون، و شکلی از عبادت وجود دارد.^۱

پس خلیفه خدا فقط به میزانی از فصاحت که بتواند با آن رسالت خود را به‌روشنی و وضوح به مخاطبان ابلاغ کند نیاز دارد؛ و این میزان از فصاحت در وجود موسی (علیه السلام) فراهم نبود؛ از این‌رو هارون (علیه السلام) به‌عنوان جایگزین در این جایگاه قرار گرفت تا مأموریتی را که به او واگذار شده بود به انجام رساند.

به‌این‌ترتیب معنای مدّ نظر از سخن امام صادق (علیه السلام) آشکار می‌شود که فرموده است: «سخن ما را اعراب‌گذاری کنید؛ زیرا ما قومی فصیح‌زبان هستیم».^۲ در اینجا «اعراب‌گذاری

۱. البیان و التبیان: ۳۱/۱.

۲. وسائل الشیعة: ۸۳/۲۷.

کردن» به معنای نحوی آن نیست، بلکه به معنای لغوی آن یعنی بیان و آشکار کردن- است، همان گونه که در فرهنگ‌های لغت آمده است؛ چراکه این روایت پیش از شکل‌گیری این اصطلاح نحوی صادر شده است.

«ازهری» می‌گوید:

«إعراب» و «تعریب» معنایی یکسان دارند و عبارت‌اند از «بیان کردن». گفته می‌شود: «أعرب عنه لسانه وعَرَّبَ: زبان او آن را بیان کرد و عرب شد.» یعنی آشکار و فصیح شد. همچنین گفته می‌شود: «أعربَ عَمَّا في ضميرك: آنچه را در دلت هست بیان کن.» یعنی توضیح بده؛ و به همین دلیل درباره کسی که سخن فصیح می‌گوید گفته می‌شود: «قد أَعْرَبَ: او به روشنی بیان کرد.»^۱

ابن فارس گفته است:

«گفته می‌شود: "أَعْرَبَ الرَّجُلُ عَنْ نَفْسِهِ" وقتی شخصی سخن خود را بیان کرده و توضیح داده باشد.»^۲

براساس مفهوم قرآنی و روایی فصاحت، برای ما همین کافی است که فرد، سخنی با مفهوم و عباراتی روشن و بدون ابهام بیاورد و برایش دلایل روشن و حجت‌های قاطع ارائه دهد، به‌طوری که شک‌ها و تردیدها و توهّمات را از میان بردارد؛ و به این ترتیب او فصیح‌ترین و روشن‌ترین سخن‌گو خواهد بود، حتی اگر با شروط وضعی که بلاغ‌دان‌ها ابداع کرده‌اند مخالفت کرده باشد.

۱. تهذیب اللغة: ۲/۲۱۹.

۲. معجم مقاییس اللغة: ۴/۲۹۹.

پایان

مهم‌ترین نتایج به‌دست‌آمده از این پژوهش را می‌توان به‌صورت زیر خلاصه کرد:

۱. ضوابط و معیارهایی که زبان‌شناسان برای فصاحت تعیین کرده‌اند از منابع اصلی آن یعنی قرآن و سخنان اهل بیت علیهم‌السلام برگرفته نشده، بلکه براساس اجتهادات شخصی این علما بنا شده است؛ از این رو قواعد آن‌ها آکنده از کاستی‌ها و اشکالات بوده، و باعث شده آنچه باید منبع اصلی این قواعد باشد از دایره فصاحت خارج شود، درحالی‌که برخی از سخنان کوچه‌بازاری را به‌دلیل انطباق با شروط وضع‌شده‌شان فصیح دانسته‌اند.

۲. واژه «فصاحت» تنها یک بار در قرآن کریم ذکر شده که مفهوم آن بر محور توانایی و بیان حقانیت و رساندن پیام (الهی) به مخاطب به‌شکلی روشن و قابل‌فهم است. این معنا در داستان موسی علیه‌السلام آمده که از لکنت زبان رنج می‌برد و از توانایی کامل برای رساندن رسالت خود به قومش برخوردار نبود؛ به همین دلیل از خداوند خواست برادرش هارون را -که بیانی فصیح‌تر و روشن‌تر از او داشت- به‌همراهش بفرستد.

۳. فصیح‌تر بودن هارون علیه‌السلام از موسی علیه‌السلام با وجود بالاتر بودن مقام موسی علیه‌السلام نشان می‌دهد «فصاحت» شرط لازم برای خلفای خدا نیست و عدم اتصاف خلفای الهی به فصاحت، از مقامات و کمالات روحی‌شان نمی‌کاهد، بلکه فصاحت یکی از جنبه‌های تزئینی انسانی و جلوه‌ای از مظاهر جمال اوست؛ البته اگر فصاحت به‌درستی در خدمت طاعت خلیفه خدا و خدمت به او به کار رود می‌تواند منجر به کسب ثواب برای مؤمن و مایه ستایش باشد؛ اما اگر نادرست استفاده شود و صرفاً ابزاری برای تفاخر و برتری‌جویی بر دیگران شود یا به معیاری برای سنجش خلفای خدا تبدیل گردد، موجب نکوهش و مذمت خواهد شد.

۴. مفهوم فصاحت در روایات معصومین (علیهم السلام) از توانایی بیان مقصود و ارائه حجت‌ها و برهان‌های روشن هنگام مواجه شدن با پرسشی غیرمنتظره فراتر نمی‌رود؛ و این معنا تفاوت بسیاری با مفهوم آن نزد زبان‌شناسان و بلاغ‌دان‌ها دارد.
۵. برای این‌که شخصی به فصاحت توصیف شود همین کافی است که بتواند معنا را به صورت روشن و واضح به مخاطب منتقل کند؛ و این میزان از فصاحت در همه خلفای خدا - از انبیا و رسولان و ائمه (علیهم السلام) - وجود داشته است، هرچند برخی از آنان - مانند موسی (علیه السلام) - فاقد آن بوده‌اند و این نقص نیز هرگز به نبوت یا مقام والای آنان آسیبی وارد نکرده است.

فهرست منابع و مراجع

- قرآن کریم

- عقاید اسلام، و از تو درباره روح می پرسند، سید احمد الحسن، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) / شماره (۲۰۴)، ناشر: شرکت نجمة الصباح للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ (۲۰۱۶ م / ۱۴۳۷ ق).

۱. ابن بعیش النحوی، عبداللہ نبهان، انتشارات اتحاد الكتاب العرب، ۱۹۹۷.
۲. أبوتمام بین نافدیه قدیم و حدیثا، پژوهشی انتقادی درباره دیدگاه مخالفان و موافقان عبداللہ بن حمد المحارب، انتشار توسط کتابخانه الخانجی در القاهره، چاپخانه المدنی چاپ اول. ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲ م.
۳. الإیتقان فی علوم القرآن، مؤلف: عبدالرحمن بن أبی بکر جلال الدین السیوطی (وفات: ۹۱۱ ق)، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات عمومی مصر: چاپ ۱۳۹۴ ق / ۱۹۷۴ م.
۴. الأدب العربي في العصر العباسي، مؤلف: ناظم رشید. انتشارات، چاپ و توزیع: مدیریت چاپ و نشر دارالکتب دانشگاه موسل، ۱۴۱۰ ق / ۱۹۸۹ م.
۵. أساس البلاغة، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد الزمخشري جار الله (وفات: ۵۳۸ هـ)، تحقیق: محمد باسل عیون السود، ناشر: دارالکتب العلمیة، بیروت لبنان چاپ اول، ۱۴۱۹ ق / ۱۹۹۸ م.
۶. الأصول؛ پژوهشی ایستیموژیک در اندیشه لغوی عرب، تمام حسان، عالم الکتب ۱۴۲۰ ق / ۲۰۰۰ م.
۷. إعجاز القرآن، باقلانی أبوبکر الباقلانی محمد بن الطیب (وفات: ۴۰۳ ق)، تحقیق: السید أحمد صقر، ناشر: دارالمعارف، مصر، چاپ پنجم، ۱۹۹۷ م.

۸. الاقتراح فی علم أصول النحو، جلال الدین السیوطی (وفات: ۹۱۱ق)، تحقیق و توضیح: دکتر محمود سلیمان یاقوت، انتشارات دارالمعرفة الجامعية، ۱۴۲۶ق/ ۲۰۰۶م.

۹. الامالی، محمد بن حسن طوسی، تحقیق و تصحیح: بهزاد جعفری و علی اکبر غفاری، انتشارات: دارالکتب اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ق.

۱۰. کتاب الايضاح في البلاغة، محمد بن عبدالرحمان بن عمر ابوالمعالي جلال الدین قزوینی شافعی معروف به خطیب دمشق (تاریخ وفات ۷۳۹ق) تحقیق: محمد عبدالمنعم خفاجی، انتشارات دارالجليل بیروت، چاپ سوم (د. ت)

۱۱. بحار الانوار، علامه محمدباقر مجلسی، انتشارات مؤسسه الوفا لبنان، بیروت (د. ت)

۱۲. البالغة العالية علم المعاني، عبدالمتعال الصعیدی، مقدمه و فهرست نویسی: دکتر عبدالقادر حسین ملتزم، ناشر: کتابخانه ادبیات و چاپخانه‌های آن در الجمامیز، چاپ دوم، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م.

۱۳. البلاغة العربية، عبدالرحمان بن حسن حَبَنَكَة الميداني الدمشقي (وفات: ۱۴۲۵ق) انتشارات: دارالقلم، دمشق، الدارالشامية، بیروت، چاپ اول ۱۴۱۶ق / ۱۹۹۶م.

۱۴. البيان في تفسير القرآن، ابوالقاسم موسوي خويي، انتشارات: أنوار الهدی، چاپخانه: فروردین، (بدون تاریخ).

۱۵. البيان والتبيين، عمرو بن بحر بن محبوب الكناني بالولاء، الليثي که به أبوعثمان الجاحظ معروف است (وفات: ۲۵۵ق)، انتشارات: دارالکتابخانه الهلال، بیروت، ۱۴۲۳ق.

۱۶. الکليات، أبوالبقاء أيوب بن موسى الحسيني الكفوي، تحقیق: عدنان درویش - محمد مصري، انتشارات مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۹ق / ۱۹۹۸م.

۱۷. تاج العروس من جواهرات قاموس، محمد بن محمد بن عبدالرزاق الحسيني ملقب به مرتضى الزبيدي (وفات: ۱۲۰۶ق)، تحقیق: گروهی از پژوهشگران، ناشر: دارالهدایه (د. ت).

۱۸. تحرير التحبير في صناعة الشعر والنثر وبيان إعجاز قرآن، عبدالعظيم بن الواحد بن ظافرين أبي الإصبع العدواني بغدادی سپس المصري (وفات: ۶۵۴ق)، پژوهش و مقدمه: دکتر حفني محمد شرف، ناشر: جمهوری متحده عربي، شورای عالی امور اسلامي، کمیته احیای میراث اسلامي، (د-ت).

۱۹. تفسير القرآن العظيم، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير قرشي بصري سپس دمشق (وفات: ۷۷۴ق)، تحقيق: محمد حسين شمس الدين، ناشر: دارالكتب العلمية، انتشارات محمد علي بيضون، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

۲۰. تفسير القرطبي، أبو عبد هلال محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح الانصاري الخزرجي شمس الدين القرطبي (وفات: ۶۷۱ق)، پژوهش: أحمد بردوني و إبراهيم أطفيش، ناشر: دارالكتب المصرية، قاهره، چاپ دوم، ۱۳۸۴ق/۱۹۶۴م.

۲۱. تفسير نور الثقلين، عبدعلي بن جمعة العروسي الحويزي، تصحيح: هاشم رسولي، واحد نشر: انتشارات إسماعيليان، چاپ اول، (د-ت).

۲۲. تهذيب اللغة، محمد بن أحمد بن الازهری هروی، أبو منصور (وفات: ۳۷۰ق)، پژوهش: محمد عوض مرعب، انتشارات: دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ اول، ۲۰۰۱م.

۲۳. جامع الاخبار يا مفاتيح اليقين در اصول دين، محمد بن محمد سبزواري، تحقيق: علاء آل جعفر، انتشارات مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م.

۲۴. الجامع الصحيح سنن الترمذی، محمد بن عيسى أبو عيسى ترمذي السلمي، الناشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت، تحقيق: أحمد محمد شاکر و دیگران، (د-ت).

۲۵. الجامع الكبير في صناعة المنظوم من الكلام والمنثور، نصرالله بن محمد بن محمد بن عبدالكريم شيباني جزري أبو الفتح ضياء الدين معروف به ابن اثير كاتب

- (وفات: ۶۳۷ق)، پژوهش: مصطفی جواد، انتشارات: چاپخانه المجمع العلمي، ۱۳۷۵ق.
۲۶. جمهرة اللغة، أبوبكر محمد بن الحسن بن دريد الزيدي (وفات ۳۲۱ق)، پژوهش: رمزي منير بعلبكي، ناشر: دارالعلم للملایين، بيروت، چاپ اول، ۱۹۸۷م.
۲۷. جواهر البلاغة في المعاني والبيان والبدیع، أحمد بن إبراهيم بن مصطفى الهاشمي (وفات: ۱۳۶۲ق)، ویراستاری و تصحيح: دکتر يوسف الصميلي، انتشارات: المكتبة العصرية، بيروت (د-ت).
۲۸. خزنة الأدب ولب لباب لسان العرب، عبدالقادر بن عمر البغدادي (وفات: ۱۰۹۳ق) محقق و شارح: عبدالسلام محمد هارون، ناشر: کتابخانه خانجی، قاهره. ۱۴۱۸ق / ۱۹۹۷م.
۲۹. الخصائص، ابوالفتح عثمان بن جنى، پژوهش: محمدعلی نجار، انتشارات: عالم الكتب، بيروت (د-ت).
۳۰. خصائص التراكيب دراسة تحليلية لمسائل علم المعاني، محمد محمد أبو موسى، انتشارات کتابخانه وهبة، چاپ هشتم، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۶م.
۳۱. خلاصة الحكمة الإلهية، دکتر عبدالهادی الفضلی، ناشر: موسسه دایرة المعارف فقه الاسلامی (طبق مذهب اهل بیت (علیهم السلام))، چاپ اول، ۱۴۲۸ق / ۲۰۰۷م.
۳۲. دلائل اعجاز در علم معانی، ابوبکر عبدالقاهر جرجانی، محقق: محمود محمد ابوفهر (وفات: ۴۷۱ق)، ناشر چاپخانه مدنی قاهره، دارالمدنی در جده، چاپ سوم، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۲م.
۳۳. دیوان امرئ القیس: ناشر: دارصادر، بيروت (د-ت).
۳۴. دیوان المتنبي، چاپ و نشر: انتشارات دار بيروت، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.
۳۵. زاد المسیر في علم التفسیر، جمال الدین أبوالفرج عبدالرحمن الجوزي، (وفات: ۵۹۷ق) پژوهش: عبدالرزاق المهدی، ناشر: دارالکتاب العربی، بيروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۱ق / ۲۰۰۰م.

۳۶. سر صناعة الإعراب، ابوالفتح عثمان بن جنى موصلى (وفات: ۳۹۲ ق) ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۱ق / ۲۰۰۰م.
۳۷. سر الفصاحة: مؤلف: أبو محمد عبدالله بن محمد بن سعید بن سنان خفاجی حلی، (وفات: ۴۶۶ق)، ناشر: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۰۲ق / ۱۹۸۲م.
۳۸. شرح ابن عقيل على ألفية ابن مالك: مؤلف: ابن عقيل، عبدالله بن عبدالرحمن العقيلي المهداني مصري، (وفات: ۷۶۹ق) پژوهش: محيى الدين عبدالحميد، ناشر: دارالتراث، قاهره، دار مصر للطباعة، سعيد جودة السحار و شركاء، چاپ بیستم، ۱۴۰۰ق / ۱۹۸۰م.
۳۹. شعب الايمان، مؤلف احمد بن الحسين بن على بن موسى خسرو جردى خراسانى، معروف به ابوبکر بيهقى (وفات: ۴۵۸ق). اين كتاب توسط دکتر عبدالعلی عبدالحمید حامد تصحيح و بررسی شده و احاديث آن توسط مختار احمد ندوی صاحب دارالسلفیه- در بمبئی هند تصحيح و بررسی شده است. ناشر: کتابخانه الرشد در ریاض، با همکاری دارالسلفیه بمبئی، چاپ اول، ۱۴۲۳ق / ۲۰۰۳م.
۴۰. الصاحبی فی فقه اللغة العربية ومسائلها و سنن العرب فی کلامها، احمد بن فارس بن زکریا قزوینی رازی معروف به ابوالحسین (وفات ۳۹۵ق). ناشر: محمد علی بیضون ۱۴۱۸ق / ۱۹۹۷ میلادی.
۴۱. صبح الاعشى في صناعة الانشاء، احمد بن علی القلقشندی، محقق: دکتر یوسف علی طویل، ناشر: دارالفکر، دمشق، چاپ اول، ۱۹۸۷م.
۴۲. الصناعتين، مؤلف: ابو هلال الحسن بن عبد هلال بن عبدالله بن سهل بن سعید بن یحیی بن مهران العسکری (وفات: ۳۹۵ق)، محقق: علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، ناشر: کتابخانه العنصریة، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۴۳. طبقات فحول الشعراء، محمد بن سلام بن عبیدالله الجمحی بالولاء، ابو عبدالله (وفات: ۲۳۲ق)، محقق: محمود محمد شاکر، ناشر: دار المدنی، جدة، (د-ت).

۴۴. عروس الأفراح في شرح تلخيص المفتاح، احمد بن علی بن عبدالکافی ابو حامد بهاء الدین سبکی (وفات: ۷۷۳ق)، محقق: دکتر عبدالحمید هنداوی، ناشر: کتابخانه العصرية للطباعة والنشر، بیروت، ۱۴۲۳ق / ۲۰۰۳م.

۴۵. العقد الفريد، مؤلف: ابو عمرو شهاب الدین احمد بن محمد بن عبدربه بن حبیب بن حدیر بن سالم معروف به عبدربه أندلسی (وفات: ۳۲۸ق)، ناشر: دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۴ق.

۴۶. علوم البلاغة، احمد مصطفى المراغي، ناشر: دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م.

۴۷. غرر الحکم و درر الکلام: فهرست‌شده از کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)، عبدالواحد بن محمد التمیمی الامدی، تنظیم و تصحیح: عبدالحسین دهینی، ناشر: دار الهادی، بیروت، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۲م.

۴۸. فیض القدير شرح الجامع الصغير، زين الدين محمد معروف به عبدالرؤف بن تاج العارفين بن علی بن زين العابدين الحدادی القاهری (وفات: ۱۰۳۱ق)، ناشر: کتابخانه تجاری کبری، مصر، چاپ اول، ۱۳۵۶.

۴۹. القرارات النحوية والتصرفية لمجمع اللغة العربية بالقاهرة، گردآوری و بررسی و ارزیابی تا پایان دوره شصت و یکم، سال ۱۴۱۵ق / ۱۹۹۵م، خالد بن سعود بن فارس العصيمي، ناشر: دارالتدمرية، ریاض، عربستان سعودی، دار ابن حزم، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۴ق / ۲۰۰۳م.

۵۰. لسان العرب، محمد بن مکرم بن علی، أبو الفضل، جمال الدین بن منظور الانصاري الرويفعی الافريقي، (وفات: ۷۱۱ق)، ناشر: دار صادر، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.

۵۱. اللغة، فندريس، ترجمه: عبدالحمید الدواخلي، محمد القصاص، مقدمه: فاطمه خليل، ناشر: مرکز ملی ترجمه، قاهره، ۲۰۱۴م.

٥٢. المأخذ على فصاحت الشعر تا پایان قرن چهارم، مؤلف: عامر بن عبدالله الثبيتي، چاپ اول، ١٤٢٨ق / ٢٠٠٧م.

http://www.mohamedrabeea.com/books/book1_٦٠٥٧.pdf

٥٣. المثل السائر في أدب الكاتب والشاعر، نصرالله بن محمد بن محمد بن عبدالکريم الشيباني، الجزري، أبو الفتح، ضياء الدين، معروف به ابن اثير كاتب (وفات: ٦٣٧ق)، محقق: محمد محيي الدين عبدالحميد، ناشر: كتابخانه العصرية للطباعة، بيروت، ١٤٢٠ق.

٥٤. مختصر المعاني، سعد الدين التفتازاني، ناشر: دارالفکر، ١٤١١ق.

٥٥. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، حسين نوري طبرسي (وفات: ١٣٢٠ق)، انتشارات مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، (د-ت).

٥٦. مستند الشهاب، مؤلف: ابو عبدالله محمد بن سالمته بن جعفر بن علي بن حکمون القضاعي مصري (وفات: ٤٥٤ق)، محقق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي، ناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ اول، ١٤٠٧ق / ١٩٨٦م.

٥٧. مصطفى الدين القيم، بشير حسين نجفی، ناشر: مؤسسة الانوار النجفية للثقافة والتنمية، چاپ هفتم، ٢٠١٠م / ١٤٣١ق.

٥٨. معجم مقاييس اللغة، أحمد بن فارس بن زكرياء قزويني رازي، أبو الحسين (وفات: ٣٩٥ق)، تحقيق: عبدالسالم محمد هارون، ناشر: دارالفکر، ١٣٩٩ق / ١٩٧٩م.

٥٩. مفتاح العلوم، مؤلف: يوسف بن أبي بكر بن محمد بن علي السكاكي خوارزمي حنفي أبو يعقوب (وفات: ٦٢٦ق)، حاشيه نويسي و شرح: نعيم زرزور، ناشر: دارالکتب العلمية، بيروت، لبنان، چاپ دوم، ١٤٠٧ق / ١٩٨٧م.

٦٠. منية الطالبين في تفسير القرآن المبين، مؤلف: جعفر سبحاني، قابل دسترس در:

<http://ar.tohid.ir/ar/Index/book?bookID=٣٧٧&page=٤>

٦١. مواهب الفتاح في شرح تلخيص المفتاح، ابن يعقوب مغربي، ناشر: انتشارات أدب حوزه، قابل دسترس در:

https://ia6٠١٣٠٤.us.archive.org/٦/items/FPA٤٢٦١/٠١_٨٤٢٦١.pdf

۶۲. المیزان في تفسير الميزان، محمد حسين طباطبائي، تصحيح و ناظر نشر: حسين اعلمي، ناشر: انتشارات مؤسسه علمي للمطبوعات، چاپ اول، ۱۹۹۷.

۶۳. نصره الثائر على المثل السائر، صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدي (وفات: ۷۶۴ق)، تحقيق: محمد علي سلطاني، مطبوعات مجمع اللغة العربية دمشق، (د-ت).

۶۴. النكت في إعجاز القرآن، علي بن عيسى بن علي بن عبدالله أبوالحسن الرماني معتزلي (وفات: ۳۸۴ق)، تحقيق: محمد خلف الله، د. محمد زغلول سالم، ناشر: دارالمعارف در مصر، چاپ سوم، ۱۹۷۶م.

۶۵. همع الهوامع في شرح جمع الجوامع، عبدالرحمن بن أبي بكر جلال الدين سيوطي (وفات: ۹۱۱ق)، تحقيق: عبدالحميد هنداوي، كتابخانه التوفيقية، مصر، (د-ت).

۶۶. وسائل الشيعة (آل البيت)، حر عاملي، تحقيق: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، چاپخانه: مهر، قم، ناشر: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم، ايران، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

۶۷. الوساطة بين المتنبي وخصومه، مؤلف: أبوالحسن علي بن عبدالعزيز قاضي جرجاني (وفات: ۳۹۲ق)، تحقيق و شرح: محمد أبوالفضل إبراهيم، علي محمد البجاوي، ناشر: مطبوعات عيسى البابي الحلبي وشركاء، (د-ت).

۶۸. الوسيط في تفسير القرآن المجيد، أبوالحسن علي بن أحمد بن محمد بن علي الواحدي النيسابوري الشافعي (وفات: ۴۶۸ق)، تحقيق و تعليق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، الشيخ علي محمد معوض، الدكتور أحمد محمد صيرة، الدكتور أحمد عبدالغني الجمل، دكتور عبدالرحمن عويس، مقدمه و تقريظ: استاد دكتور عبدالحی فرماوي، دارالکتب العلمیة، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۴م.